

زمینه‌های فکری انقلاب ایران

(نگاهی به گفتمانهای غالب نیمه دوم قرن بیستم در ایران)

معروف کعبی

'به فردا'
به گلگشت جوانان
یاد ما را زنده نگه دارید ای رفیقان!
که ما در ظلمت شب،
زیر بال خفاش وحشی خون آشام،
نشانندیم این نگین صبح روشن را
به روی پایه انگشتر فردا.
و خون ما
به سرخی گل لاله
به گرمی لب تبار عاشق
به پاکی تن بی‌رنگ ژاله
ریخت بر پایه هر کوچه.
(محمد زهری، ۱۳۳۱)

مقدمه

زمینه‌های افکاری که تفکرات و ایدئولوژیهای غالب دوران انقلاب را شکل بخشیدند، خود مبحث مهمی در شناخت افکار و اعمال گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی انقلاب ایران است. ایده‌ها و افکار جدید به تشکیل گروه‌های مختلف منجر گشتند و هر کدام میلیونها نفر را تحت تأثیر خود قرار دادند. قدرت ایده و افکار را نبایستی هیچگاه دستکم گرفت. انقلاب ایران صحنه‌ای از درآمیختن، چالش و رودررویی ایده‌ها و تفکرات گوناگونی شد که در نهایت سرنوشت آن را نیز غلبه یکی بر دیگری رقم زد. بخش سکولار آن انقلاب در پی مجلس موسسان و یا نوعی جمهوری بودند؛ مدل اقتصاد سوسیالیستی را مد نظر داشتند؛ و در سیاست آزادیخواه بودند. بخش مذهبی آن، که با حضور قوی و جذب نیروی وسیع، بسیاری را بهت‌زده کرد، در پی حکومتی اسلامی بود. ایده‌ای که در عین حال گسستی تاریخی از سنت روحانیت تا آنموقع بود. در این باور، اقتصاد و سیاست بر مبنای سیستم ولایت فقیه سازمان داده می‌شد. هر انقلابی در ادامه زمینه‌ساز شکل‌گیری تحولاتی شگرفتر در فکر خواهد شد. انقلاب فرانسه در ادامه خود، محرک ایده‌های جدید 'لیبرالیسم' و 'ناسیونالیسم'، و بعدها پسا شکهایش در متن قیام‌های ۱۸۴۸ اروپا، سوسیالیسم را شکل داد. انقلاب مشروطیت در ادامه، منشا ناسیونالیسم ایرانی، سکولاریسم و روی‌آوری به مدل غربی، سوسیالیسم و دمکراسی در ایران گردید. تحولات در ایران از آن مقطع تا جنگ جهانی دوم از این جنبش‌ها و تفکرات نوین تأثیر می‌گرفت. عامل دوم، تحولات بعد از جنگ دوم جهانی است که جهانی دو قطبی را شکل داد و منشا ظهور جنبش‌ها و ایده‌های نیمه دوم قرن بیستم گردید. شخصیت‌ها، تشکلهای و جنبش‌های گوناگون خود می‌توانند عواملی برای اشاعه

ایده‌های دوران نام برده شوند. در اینجا اشاره به آنها بیشتر به منظور تأثیر آن گفتمان‌ها بر آنان است. ایران از این ویژگی برخوردار بوده که در طول انقلابات و خیزش‌های سیاسی، دو جنبش سکولار و مذهبی دوشادوش همدیگر در تحولات نقش ایفا نموده‌اند. بیان این حقیقت موضوع تازه‌ای نیست. بسیاری پژوهش‌ها و کتابهای تاریخی، این دو نیرو را از زمان انقلاب مشروطیت تا دوران رضا شاه و سپس در انقلاب ایران مورد بررسی قرار داده‌اند و همکاریها و تنشها در میان این دو نیرو را دست نشان کرده‌اند. این دانش عمومی، بهر حال، نمی‌تواند مانع بررسی‌ها و پژوهش‌های بیشتر گردد. اتفاقاً با گذشت زمان سئوالات جدید و چالش‌های فکری نوینی ظهور می‌کنند و هر بار به ما خاطر نشان می‌کنند که ما هنوز تا عمق مسئله فاصله زیادی داریم. بررسی نقش هر کدام از این دو نیرو، که خود بستر شکلیابی فکری و تشکیلاتی برای بسیاری دیگر شدند، امری همیشگی است که بایستی هر بار علمیت و با استفاده از تحقیقات و پژوهش‌های جدید بازسازی و تکمیل شوند. این ضرورتی است. چرا؟ برای مثال، سیاست در خاورمیانه و در ایران به نحوی است که تغییر در فکر و ایده را برای فرد بسیار مشکل می‌سازد. ایده‌ها و باورها به معتقدات ابدی تبدیل می‌شوند. عدول از آنها، سرشکستگی‌ها و بازتاب‌های اجتماعی، سیاسی و روانی شگرفی را بدنبال دارد. بعلاوه، از نظر دانش سیاسی، حیطة تفکر فرد را منجمد، و آناتومی او را مطیع پیش‌فرضهای غالب و ایده‌آلهای ناب می‌کند. در ایران نیز، در میان آنهمه فداکارهای انسانی در راستای زنده نگه‌داشتن بسیاری باورهای انسانی و مدرن، سنت فوق داده‌ای تاریخی است که بر دوش دانش و تفکر سنگینی می‌کند.

تحول در فکر

پیش از انقلاب ۱۳۵۷ تحولات در دین و شیعه از قدمت زیادی برخوردار بودند و به چند دهه قبل از آن محدود نمی‌شدند. وجه تمایز دوران محمد رضا شاه، سیاسی شدن اسلام و تبدیل آن به ایدئولوژی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی و علیه پدیده 'غربزدگی' و نفوذ غرب در حیطة فرهنگ و اقتصاد بود. نیروی چپ و سکولار، این 'شیطان بزرگ' را امپریالیسم می‌خواندند. در هر دو صورت به دشمنی مشترک اشاره می‌شد. خود این نیرو نیز ایده‌های سوسیالیستی و دموکراسی خواهانه را که از زمان انقلاب مشروطیت و بویژه بدنبال انقلاب اکبر اقتباس کرده بود را می‌رفت تا در ایدئولوژی مارکسیستی منسجم کند. دوران بعد از کودتای ۱۳۳۲، دوران انسجام این مارکسیسم است. برای یادآوری و درک این دو نیرو در دوران فوق، به تحولات فکری آنها در دوره‌های پیشین اشاره‌ای می‌کنیم. ایده‌های این دو نیرو به چه پایه‌هایی استوار بودند، چگونه توسعه یافتند و چرا به سهم خود تغییر در ایده و فکر را آنچنان دشوار ساخته‌اند؟

نیروی مذهبی

انقلاب مشروطه (۱۹۱۱-۱۹۰۵) پایان ایران قرن نوزده و پرتاب آن به میان دوره‌ای نوین بود. مشخصه ایران عقب‌ماندگی آشکار آن بود و همین انگیزه نقد و رفرمخواهی را تشکیل می‌داد. وجود منتقدان در زمینه‌های مختلفی چون فلسفه، شعر، مذهب و سیاست مربوط به قرن‌های پیش از قرن نوزده نیز می‌شد. در زمینه دین، جنبش شیخیسم خود به دنبال جدال اصولی‌ها و اخباری‌ها در فرقه شیعه بر سر اجتهاد در قرن هفدهم شکل گرفته بود و در نهایت به بایسیسم و سپس به بهاییسم منتهی شد. اصولی‌ها معتقد بودند که مجتهد برای ترجمه و تفسیر اساس (اصول) دین ضروری است و هر مومنی بایستی مجتهدی به عنوان 'مرجع تقلید' داشته باشد در حالیکه اخباری‌ها (پیروان خبر= حدیث پیغمبر) اجتهاد را با دکتربین امامیت ناسازگار می‌دانستند و در عوض به 'شیعه تمام عیار' به عنوان باب (درب) به امام غایب می‌نگریستند. تلاش‌های شیخ احمد احسائی (۱۸۲۶-۱۷۵۴) تحت تأثیر این تفکر در عتابت (مکانهای مقدس شیعیان) عراق آن زمان که مراکز مطالعه و تدریس دینی بودند و خود در آنجا درس می‌خواند به جنبشی منجر شد که شیخیسم نام گرفت. وجهه تمایز این جنبش با دیگر شاخه‌های فکری در فرقه شیعه، علیرغم داشتن

عناصر فلسفی و عرفانی، 'ستون چهارم' بود که معتقد بود همواره در جهان مردی قادر به تفسیر خواست امام غایب وجود دارد که احتمالاً قادر با تماس با وی نیز هست. سید علی محمد شیرازی (۱۸۵۱-۱۸۱۹) که در نجف تحت تأثیر افکار شیخیسم درآمده بود با بازگشت به شیراز خود را این دروازه (باب) به امام غایب نامید. بایسیم از گروه کوچکی به جنبشی وسیع مبدل گشت. گروه 'حروف زندگی' که در میان خود تنها زن عضو، قره‌العین، را جا داده بود بعد از مدتی بر پایه نفوذی که شیخیسم در مناطق ایران بدست آورده بود گسترش پیدا کرد. قره‌العین که دختر مجتهدی سرشناس بود، شاعر و سخنرانی بود که در سخنرانی‌هایش بدون روسری ظاهر می‌شد و فعالیت‌هایش سرانجام به اعدام او توسط دربار ناصرالدین شاه منجر گشت. روحانیت و دربار به انتقادات 'باب' با تندی پاسخ میدادند که در ادامه و با ناامید شدن از کسب رهبری اسلامی رفرمخواه، باب مسئولان دینی و سکولار را تقبیح و کتاب مقدس 'بیان' را منتشر کرد که در بسیاری موارد قوانین قرآنی را کنار می‌زد. باب در این کتاب برای مثال به ناعدالتی‌ها، مالیات‌های خودسرانه و لزوم ممنوعیت بهره اشاره کرد؛ خواست که به جای کتک زدن زنان، به آنها امکان تحصیل و همچنین تعداد زوجات محدود شود، و از وضعیت غیر انسانی برای کودکان شکایت کرد. باب تا آنجا پیش رفت که خود را امام زمان نیز نامید.

اگرچه نمی‌توان با قاطعیت جنبش بابی، که بشدت سرکوب (و امیرکبیر نقش زیادی در این سرکوب ایفا کرد) و خود باب اعدام شد، را واکنش به گسترش نفوذ افساد و فرهنگی غرب نامید، اما در حیطه فکر و نگرش به جهان ظهور آن چالشی جدی برای روحانیت شیعه بود که اثراتی پایدار برجای گذاشت بدانگونه که در تحولات بعدی، بابی و حتی در بیشتر از یک قرن بعد در جمهوری اسلامی بهایی بودن بهانه‌ای برای سرکوب و لقب‌هایی برای تخطئه مخالفان روحانیت و دولت شدند. از طرفی دیگر خود این جنبش‌ها و نظریه‌ها در تحولات درون شیعه در ایران نقش ایفا کردند. روحانیون شیعه در مقابل به تثبیت و اجرای نظریه مرجع تقلید و ولایت فقیه در مقابل بینش اخباری‌ها، و سپس شیخی‌ها و بابی‌ها دست زد. از زمان آغاز امپراطوری صفوی (۱۷۲۷-۱۵۰۱) هویت شیعه بودن و ایرانی بودن اگرچه در کنار هم قرار می‌گرفتند و این دو را اجزای یک ترکیب می‌خواندند، اما تا آمدن قرن بیستم تحولات درون فرقه شیعه بیشتر عنصر شیعه را در این هویت برجسته می‌نمود.^۱ به عواملی بطور مختصر می‌توان اشاره کرد: بدنبال تصرف تبریز، صفوی‌ها خانه به خانه به جستجوی کتابی در مورد شیعه پرداختند که بتواند به آنها مشروعیت الهی القاء کند. سنی بودن عثمانی‌ها، رقیبی مهم برای حاکمان پیشین ایران (سلجوق‌ها و آق‌اویونلوها) و عاملی مهم برای اخذ شیعه از طرف صفوی‌ها بود. تأسیس امپراطوری صفوی با تبدیل شیعه دوازده امامی به مذهب دولتی ایران همراه بود که اگرچه تدریجاً اما در نهایت پایه‌ای برای تعریف تمایز مذهبی در برابر دیگران شد. به همانگونه که عثمانی‌ها با در اختیار گرفتن بالکان در قرنهای چهارم و پنزده و سپس قسطنطنیه هرچه بیشتر به اسلام به عنوان پرستیژ و تمایز خود با اروپایان چسبیدند^۲ و امکان تغییر رادیکال در موقعیت مذهبی را از دست دادند. برخلاف عقیده شجاع‌الدین شفا، تاریخ و شکل‌گیری آن امپراطوری و تأثیرات‌اش را به سادگی و صرفاً نمی‌توان در خلیفه‌های خونخوار اسلامی خلاصه کرد.^۳ تحولات هر کدام پیامدهای مهمی برای مردمان خود داشته است که ما می‌توانیم در زمان خود سرنخ‌هایی از آنها را بدست آوریم. بعلاوه، مسئله مهم دیگری که ارزیابی‌هایی آنچنانی فاقد آن است نقش حکومت‌های سکولار است. حکومت‌های پیشین در ایران (قاجار) و در مصر (محمد علی، قیمومیت انگلیس، حزب وفد و پادشاهی جدید) و بی‌توجهی به جامعه و وظایف دولتی در عرصه رفاه و آموزش برای نمونه، زمینه‌های تحکیم دستگاه روحانیت (ایران) و اخوان‌المسلمین (مصر) را تقویت کردند. حکومت‌های سکولار بعدی محمد رضا شاه و جمال‌عبدالناصر نیز به رشد اسلام سیاسی یاری رساندند. ناصر، سید قطب را اعدام نمود به همان امید که رضا شاه آیت‌الله مدرس را. محمد رضا شاه خود را 'سایه خدا' می‌نامید و همانند پادشاهان دوران باستان هم مقدس بود و هم شاهنشاه. بخش قوی اسلامی انقلاب ایران (اگر نگویم انقلاب اسلامی ایران) صرفاً نتیجه فعالیت‌های قابل‌توجه

^۱ نیکو کیدی، ایران مدرن (۲۰۰۵)، ص. ۲۱

^۲ Goffman D., The Ottoman Empire and Early Modern Europe (2002), pp. 44-45

^۳ شجاع‌الدین شفا، پس از هزار و چهار صد سال (نشر فرزند ۲۰۰۳)، ج. ۱، ص ۵۸۳

روحانیت نبود که 'کشف حجاب' را تبدیل به حجاب اجباری کرد، هم زنان را اسیر کرد و هم تفکر و دانش را پوشاند. دهه هشتاد دهه رشد اسلام سیاسی در مصر بود جایی که زنان، که طبق آرزوها و سیاست‌های ناصر می‌بایستی در سکولاریسم رشد خود را شاهد باشند، خود داوطلبانه روسری را به عنوان نماد هویت سیاسی بر سر کردند. در این دهه به شمار مساجد نیز در آن کشور به میزان زیادی افزوده شد. 'سایه خدا' در کتاب 'پاسخ به تاریخ' تنها با ادای سوگند درستی سیاست‌های خود را توضیح می‌دهد.⁴

کسب قدرت اقتصادی و سیاسی علما در ایران در زمان قاجار از جمله آن تحولاتی هستند که در چند سطر پیش بدان اشاره شد و در نتیجه تکامل ایران کنونی از زمان صفوی به بعد و با تأثیر گرفتن از پیرامون خود بوقوع پیوسته‌اند. صادر کردن علما و مجتهدان از عراق آنزمان از این واقعیت سرچشمه می‌گرفت که در ایران شمار چنین کسانی اندک بود. بدنال سه قرن و نیم، یعنی در نیمه قرن نوزدهم، هنگامیکه شخصی به اسم یوسف خان پدر بزرگ خمینی را، که از هندوستان برای زیارت مقبره حضرت علی به نجف رفته بود، با خود به یزد آورد،⁵ به نظر می‌رسید که مناطق ایران هنوز از کمبود کسانی که وظایف دینی را به‌عهده بگیرند رنج می‌برده است. اگرچه فیلسوفانی چون میر داماد و شاگردش ملا صدره (در نیمه قرن پانزدهم) از شیراز برخاستند اما تسلط زبان عربی در نوشته‌هایشان و نفوذ نجف و مراکز دیگر در عراق آنزمان دوباره گویای همان مسئله بود، وانگهی در آن دوران کشورها نقشه سیاسی معینی نداشتند و هر منطقه (مثلاً شیراز، اصفهان و نجف) تفاوت‌های فاحشی با دیگر مناطق به لحاظ تحولات دینی داشتند. بی سبب نیست که بسیاری از متفکران شیعه و جنبش‌ها از همین شهرها نشأت گرفته‌اند.

تکامل دستگاه روحانیت در میان تکامل جامعه

دستگاه روحانیت همواره با سه موضوع مهم خود را درگیر دیده است: ۱. رابطه با دولت و دربار ۲. مسئله رفرم جامعه و دستگاه حکومت ۳. و واکنش به نفوذ فرهنگ جهانی. در طول حیات خود و در بطن همه این تحولات تاریخی که فوقاً بدان اشاره شد عمدتاً خود را درگیر بررسی انطباق این تغییرات و تکاملات با اصول اسلام دیده است. از زاویه‌ای دیگر منتقدان اسلامی و مدافعان رفرم و تغییر نیز استدلالات خود را بر پایه و تأکید بر همین انطباق قرار داده‌اند.

بطور اختصار می‌توان گفت که در هم آمیزی اولیه حکمای الهی و قانوندانان با دربار صفوی بتدریج با گسترش اوقاف جای خود را به استقلال سیاسی و اقتصادی روحانیت داد. بعلاوه، به شمار علمای بومی نیز افزوده شد. بدین ترتیب همراه با شکل‌گیری علمای 'رسمی دولتی' (امام جمعه‌ها) و علما و مجتهدان 'غیر رسمی'، استقلال اقتصادی و همچنین تکامل نظری در زمینه‌های الهیات، فلسفه، تصوف و شیعیسم ویژگی‌های روحانیت شیعه در ایران را تشکیل می‌دادند. اما این روندی مداوم نبود. در دوران‌هایی نظریه‌های فیلسوفانی چون میر داماد و ملا صدره امکان نشو و نما می‌یافت، و در دوره‌هایی دیگر (شاه حسین آخرین پادشاه صفوی) شیعه ارتدکسی اجرا و فیلسوفان و صوفی‌ها سرکوب می‌شدند. مسئله گریه‌ها اما همچنان مسئله انطباق اسلام و فلسفه بود.

اهمیت اشاره به این تاریخ بدلیل تأثیرگذاری آن در پایه‌ریزی پایه‌های تفکرات و اقدامات بعدی در روحانیت و در رابطه دولت و دستگاه مذهبی است. با انقراض صفوی‌ها بدنال تصرف اصفهان توسط افغان‌ها (۱۷۲۲)، نادر شاه با غلبه بر افغان‌ها و تا کشته شدنش (۱۷۴۸)، روحانیون را در انزوا قرار داده بود. در دوران جنگ داخلی و حکومت زندها، روحانیت احیا و پیروزی قاجارها در نهایت، به نقطه عطف مهمی در تکامل و چیرگی دستگاه روحانیت مبدل گشت.

احتمالاً این خاندان قاجار بود که روحانیت را به دستگاهی قدرتمند در ایران تبدیل نمود. مذهب و روحانیت برای خاندان حاکم به وسیله‌ای حیاتی درآمد که خود تکیه‌گاه محمکی برای روحانیت شد. آنچه که در بحث ما مهم است

⁴ محمد رضا شاه، پاسخ به تاریخ (۱۹۸۲ ترجمه انگلیسی)

⁵ حامد الگار: بیوگرافی کوتاه امام خمینی

پیامدهای استقلال سیاسی و مالی و قدرت اجتماعی این روحانیت است. حکومت قاجار (۱۹۲۵-۱۷۹۶) بدنبال هفتاد سال بی‌حکومتی مرکزی بر سرکار آمد. قدرت سیاسی علما از مراکز مقدس در عراق عثمانی نشأت می‌گرفت که از نظر ایرانی‌ها دولتی مستقل از قاجارها دیده می‌شد. سرچشمه محلی قدرت مستقل علما، دخالت آنان در سیاست برجستگان و سازماندهی شاگردان و مریدان محلی بود. در مقایسه با جاهای دیگر، علمای شیعه بدون دخالت دولت ادراه امور دستگاه خود را در اختیار داشتند. در سطحی رسمی، تمایز اصلی در بین علمای مجتهد، آنها که مستقلاً می‌توانستند دست به اجتهاد (قضاوت) بزنند، و دیگران برجسته شد. اخذ 'اجازه' اجتهاد از طریق مجتهد شده‌ای امکان داشت. در ادامه مسئله نفوذ مجتهدین بر دیگر علما بصورت موثری در پایان قرن هجدهم امکان یافت و آنهم بدنبال دوره‌ای از متوسل شدن به ارباب فیزیکی و خشونت. از آن زمان به بعد 'مجتهد بزرگ' خود را به عنوان یگانه مدافع و مرجع اسلام واقعی معرفی می‌کرد که خواهان کسب سمتی به عنوان عضو محلی و سراسری جامعه اعیانی قاجار می‌شد. اگرچه در میان برخی مجتهد تمایل برای تبدیل به مرجع تقلید دیده شد اما تعریف سلسله مراتبی قطعی در قرن بیستم اتفاق افتاد.⁶

از نظر اقتصادی بر خلاف مصر و امپراطوری عثمانی، حکومت قاجار دارای سلسله مراتب قضایی و تحصیلی زیر حمایت دولت نبود. اکثر علما به عنوان رایزن و مدرس دیگران و در مواردی در تجارت دارای منابع مستقل مالی بودند، مالیات مذهبی (خمت و ذکات، جمع‌آوری می‌کردند و اوقاف رادر کنترل داشتند. اینها همه استقلال مادی علما را در برابر دولت تضمین و تأمین می‌کرد. بنابراین، استقلال سیاسی و اقتصادی علما پیامدهای مهمی در حیطه سیاست، فکر و تحولات اجتماعی ایرانیان بازی کرد. غلبه مجتهد، به مثابه حافظ قانون الهی، پیگرد و تعقیب مخالفان، روشنفکران و جنبش‌های معترض و نوین را بدنبال داشت؛ فرد به نفع همنوایی عقیدتی بیرونی تحت فشار قرار گرفت و قربانی شد و به سنت اتهام و گمانه زنی دامن زده شد.

دستگاه روحانیت در رکود و ناتوانی‌های سران قاجار در اداره حکومت و مردم سهیم شد و جهاد مشهور برای جنگ با روسیه نتوانست بر تجهیزات مدرن روس‌ها غلبه کند. علما نیز همانند اعضای دربار در به تأخیر انداختن رفرم و کنار زدن رفرمخواهان نقش ایفا کردند. اما خود رفرمخواهان دولتی نیز از ضعف‌های جدی رنج می‌بردند. تلاش‌های عباس میرزا و بعداً امیرکبیر، بترتیب در اوایل و نیمه سده نوزده، که متأثر از رفرم‌های 'نظام جدید' (۱۸۰۸ م) و 'تنظیمات' (۱۸۳۸ م) در سرزمین عثمانی و همچنین تحت تأثیر شکست‌های ایران از روس و فشار غرب در جهت مدرن کردن ارتش و دولت بود، به وضعیتی باادوم منجر نگردید. اما در عوض نفوذ کشورهای خارجی (روسیه و انگلستان) و گرفتن امتیازات از ایران تبدیل به روندی مداوم شد. امتیاز تلگراف، امتیاز منابع یابی به اتباع انگلیسی و روسی چون رویتر، امتیاز تنباکو و ... از جمله امتیازاتی بودند که دروازه‌های ایران را در برابر غرب گشودند،⁷ به بستر مهمی در جدال‌های بعدی تبدیل شدند و سرنوشت ایران را رقم زدند. امتیاز به رویتر تبعه انگلیسی که در مقابل پرداخت مبلغ ناچیزی، به او حق استفاده از تمام منابع کشف‌نشده ایران، خط آهن و جاده‌سازی، بانک ملی، سیستم آب رسانی و هر نوع پروژه صنعتی و کشاورزی را می‌داد، از طرف لُرد کرزن به عنوان تسلیم کامل یک کشور به یک شهروند خارجی لقب گرفت. از نظر سیاسی نیز ایران مابین روسیه و انگلیس تقسیم شده بود. در قرارداد ۱۹۰۷ این دو کشور بر سر تقسیم ایران، این دول حتی لازم ندیدند ایرانی‌ها را باخبر کنند. لُرد کرزن در گزارش خود به دولت انگلستان نه تنها از اهمیت ایران برای حفظ امنیت هند و جلوگیری از دست درازی روسیه سخن می‌گوید بلکه در اختیار داشتن ایران را برای حفظ منافع امپراطوری انگلستان در منطقه ضروری می‌داند.⁸ با شروع بهره‌برداری از نفت در سال ۱۹۰۸ و بدنبال تنها چهار سال، نیروی دریایی عظیم امپراطوری بریتانیا سوخت خود را از ذغال به نفت تغییر داد.

⁶ Smith, P., The Babi and Bahai Religions (1987)

⁷ Gilbar, G. Gad, The Opening Up of Qajar Iran, in Bulletin of SOAS, Vol. 49, no.1

⁸ Lord Curzon, Analysis of Britain policy and interests in Persia and the Persian Gulf (21 Sep 1899), in Hurewitz, p. 220-4

فشار غرب و خواست دیرینه رفرم و مدرن کردن ایران در میان شخصیت‌های مذهبی بازتاب یافت. مسئله مدرنیزه کردن عکس‌العمل آنها را برانگیخت؛ بسیاری آن را اقدامی برای تقلیل نفوذ و قدرت بدست آمده روحانیت و اسلام قلمداد میکردند در حالیکه کسانی دیگر مسئله ضرورت انطباق اسلام و مدرنیزه کردن را به میان کشیدند. اسلامی رفرمخواه، جمال‌الدین افغانی که ایده‌هایش مشوق قاتل ناصرالدین شاه شد، خواهان مدرنیزه کردن بعنوان پاسخی به ضعف‌ها، وابستگی و عقب‌ماندگی‌های ایرانیان بود. ایده‌های افغانی مشوق کسانی چون ملکم خان شد. در ادامه کسانی دیگر چون میرزا تقی خان کرمانی و فتح‌علی آخوندزاده به نماد خواست‌ها، نیازها و تمایلات اجتماعی تبدیل شدند. همه این تحولات فکری نه در انزوا، بلکه در بطن و در ادامه جنب و جوشهای اجتماعی اتفاق می‌افتادند. جنبش تنباکو برای اولین بار ایرانیان را در یک جنبش سراسری و سیاسی قرار داد، سپس انقلاب مشروطیت در بعدی بسیار بزرگتر ایرانیان را سیاسی کرد، به ظهور احزاب و ایده‌های نوین کمک کرد و بنیادهایی چون مجلس، بانک ملی و ابزارهایی چون روزنامه، حزب و انجمن را به همه شناساند. شرکت فعال روحانیت در نهایت هیچگاه علیه سلطنت نبود، بلکه تنها وظیفه خود را در نظارت بر اعمال شاه خلاصه می‌کرد. آنچنانکه در نمونه شیخ فضل‌الله نوری که مشروعه و نه مشروطه را می‌خواست مشهود است، روحانیون الزاماً متحد و یکپارچه و هم نظر نبودند. گسترش نفوذ روحانیون و شخصیت‌های مذهبی در سیاست و دولت‌داری تنها مختص به ایران نبود. وابستگی و ناکارایی دولت‌ها در ایران و یا در مصر، نظریه‌پردازان اسلامی نوینی چون عبدو و حسن البنا (موسس اخوان‌المسلمین)، که خود را شاگردان افغانی می‌دانستند، را به صحنه آورد که با اقدامات و تشکلهایشان و با تکیه بر اوقاف و یا املاک غیر منقول دینی، در بسیاری امور از پایه‌گذاری مدارس (اگر نگوئیم آموزش و پرورش)، کمک به فقرا، راه سازی و غیره جای دولت را گرفته بودند. در ایران و در اوایل قرن بیستم برای نمونه، این بیشتر اوقاف و هیئت‌های خارجی بودند که مدارس سوادآموزی را پایه‌گذاری می‌کردند. دولت در امور دیگری نیز چون بهداشت دخالتی نداشت. بسیاری از مدارس دخترانه از طرف زنان باسواد و خارج دیده طبقات بالا راه‌اندازی شده بود. دولت در تاسیس و پیشبرد موسساتی که 'دولتی' بحساب می‌آیند تأثیر و دخالتی نداشت.

بنابراین، گسترش نفوذ روسیه و انگلستان در ایران، مدرنیزه کردن، و خواست دیرینه رفرم با وقوف بر عقب ماندگی‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دولتی، همگی به جریانی رفرمخواهی در ایران شکل دادند که از آلمان تا کنون هم از تحولات تأثیر گرفته و هم خود بستر دگرگونی‌ها و رویدادهای بعدی گشته است. رفرم و مدرنیزاسیون و عکس‌العمل به آن بدین ترتیب به موضوع اختلافات در فکر و عمل درآمد.

جریان رفرمخواهی در ایران سرانجام بدنبال جنگ اول جهانی در کودتای رضاخان پاسخ خود را گرفت و تا جنگ دوم و خلع ید از او با پدیده‌های نوینی مواجه گشت. اقدامات دولتی رضاخان از بالا و مهار و سرکوب جنبش رفرمخواهی از پایین، دامن روحانیت را هم گرفت. مانور رضاخان برای پایه‌گذاری یک جمهوری در ایران با حمله روحانیون نجف به عقب رانده شده بود. در دوره بعد و در زمینه دین نیز، رضاخان از سلاح سرکوب و زور بهره برد و با قتل آیت‌الله مدرس در زندان آن را به اوج خود رساند. در مسئله زن گوی سبقت را از زنان ربود و با اقداماتی چون کشف حجاب، و کلاه پهلوی، سلطنت را هرچه بیشتر در معرض حمله روحانیت قرار داد. دین و قدرت علما و ناحیه‌گرایی موانع جدی در برابر مدرنیزه کردن ایران خوانده می‌شدند. در تفکر غالب غربی دولت مرکزی قوی پیش‌شرط مدرنیزاسیون قلمداد می‌شد.⁹ تحقیقات جدید مورخان نشان می‌دهد که چگونه دولت رضا شاه برای رفع این موانع به زور متوسل شد در حالیکه مدرنیزاسیون می‌توانست از راه‌های دیگری نیز مسیر خود را طی نماید.¹⁰ تا آنجا که به نیروی سکولار برمی‌گردد، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه منجر به تحولی شگرف در افکار و ایده‌های سیاسی گشت.

⁹ ادوار آبراهامیان در بررسی رابطه حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان به غلبه تفکر ضرورت مرکزگرایی و مدرنیزاسیون اشاره می‌کند:

Abrahamian, A., Communism and Communalism in Iran, IJMES, Vol. 1. No. 4. (Oct., 1970)pp, 291-316

¹⁰ Cronin, S., The Making of Modern Iran (2003)

گسترش ایده‌های کمونیستی؛ و بازگشت مهاجران کارگر از باکو به ایران به افکار چپ و مدرن دامن زد، ایده‌ها و تفکراتی که در جمهوری سوسیالیستی گیلان و جنبش میرزا کوچک خان و جنبش خیابانی در آذربایجان خود را نشان دادند؛ و سرانجام در تشکیل حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان در دوروبر سال‌های جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید. نظام جدید شاهنشاهی پهلوی و مدرنیزاسیون آن هیچگاه نتوانسته بود ثباتی پایدار کسب نماید و با تلنگر قدرت‌های خارجی در ۱۹۴۱ از هم فرو پاشید. در عوض روحانیت جای پای خود را محکم کرده بود و سوسیالیسم هم به بدیلی در معادلات سیاسی تبدیل شد که برای نمونه در حزب توده و اتحادیه‌های کارگری تجسم تشکیلاتی یافته بود.

با شروع جنگ سرد و تحولات قبل از کودتای ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) علیه دولت مصدق، روحانیت احتیاجی به انتخاب در بین دو بلوک نداشت، اگرچه گاردی محکم‌تر در مقابل کمونیسم شوروی داشت که در آن سالها کارنامه‌ای روشن‌تر از کاپیتالیسم آمریکا داشت. جنبش چپ که بدور حزب توده می‌چرخید و جنبش‌هایش بیشتر در همسایگی شوروی رخ داده بودند، به پایگاه افکار و ایده‌های چپ و کمونیستی درآمد و تا ظهور چین و کوبا به بلوک شرق تکیه داده بود. ائتلاف غیر کمونیستی همچون جبهه ملی، غیر مذهبی بودنش مشهود، اما وابستگی‌اش به شوروی در پرده ابهام مانده بود و این خود زمینه مخالفت روحانیون، و در آنموقع آیت‌الله کاشانی، با مصدق را فراهم می‌ساخت.

اسلام به عنوان ایدئولوژی

ظهور رضا شاه، سیاست‌ها و فرم‌هایش سرآغاز ایران مدرن محسوب می‌گردد به این معنا که سیاست، حکومت و فرهنگ در ایران در برابر تغییرات در پیرامون خود و نفوذ ایده‌ها و فرهنگ غربی دچار تحول شد. تا دهه ۱۳۴۲/۱۹۶۰ مبارزه روحانیت از نگرانی آنها از کم شدن نفوذ خود و عدول از ارزش‌های اسلامی سرچشمه می‌گرفت. ظهور فداییان اسلام که احمد کسروی را بدلیل اشاعه ناسیونالیسم ضد شیعه به قتل رساندند به این دوره مربوط می‌گردد. در این دوره همچنین کسانی چون صادق هدایت، جلال آل‌احمد، بزرگ علوی و پروین اعتصامی ادبیات و نقد را تحت تأثیر قرار دادند. به نظر برخی پژوهشگران اما این نوشته‌های مذهبی بود که به توده‌های وسیعتری می‌رسید در حالیکه نوشته‌های سکولار از طرف تعداد کمی نخبه مدرن خوانده می‌شد.¹¹ در اینجا عوامل جمعیت، سواد و میزان شهرنشینی نقش مهمی بازی می‌کردند. ایران در سال ۱۹۲۰ ده تا دوازده میلیون نفر جمعیت داشت. چهل سال بعد این رقم دو برابر شده بود اما تنها یک سوم آن جمعیت در شهرها زندگی می‌کردند.¹² در دوران انقلاب سفید ایران شتاب بیشتری در تحولات اجتماعی تجربه کرد اما عواملی دیگر هنوز فاصله بین روشنفکران و مردم را حفظ می‌کردند. در دوره سلطنت دوم پهلوی وجود ساواک و سرکوب و سانسور سازمان‌یافته‌تر عوامل دیگری بودند که کارهای صمد بهرنگی و غلامحسین ساعدی و فیلم‌سازی که هم سکولار و هم ضد رژیم بودند را محدود می‌کرد و کارهای کسانی چون فروغ فرخزاد را که همچون اعتصامی به حیطه‌های مردانه وارد می‌شدند را در معرض هجوم روحانیت و اپوزیسیون مذهبی قرار می‌داد.¹³ نمایش‌های تعزیه که در زمان رضا شاه ممنوع شد به میزان بسیار محدودتری امکان وجود می‌یافت. اما چالش اصلی علیه این فرهنگ بتدریج با فیلم‌های غربی و رادیو و تلویزیون آغاز شد.

بهررو، دهه فوق سرآغاز گسست سازش‌ناپذیر روحانیت از دولت بود.¹⁴ اگرچه اقدامات دولت در سرکوب خمینی و جنبش ضد انقلاب سفید و نفوذ رو به افزایش آمریکا، دفاع از اسراییل و حق رأی زنان گرایش مذهبی را بسوی کسب قدرت سیاسی و گسست از دولت و دربار سوق داد، اما سیاسی شدن و به ایدئولوژی درآمدن اسلام در ادامه

¹¹ در این رابطه به تاریخ جنبش روشنفکری ایران مراجعه شود

¹² Yapp, The Near Middle East, Ch. 13: Ian, 1960-89

¹³ ما و زنانگی فروغ (در 'زمینه و پیشینه اندیشه‌سنجی در ایران'، احمد سیف (۲۰۰۴) انتشارات فروغ)

¹⁴ Arjomand, A., S., The Turban For The Crown (1998)

این روند نتیجه عکس‌العمل به معضلات دوران و انطباق و جواب بدانها صورت می‌گرفت. اسلام به جوابی برای جلوگیری از آنچه آل‌احمد آن را در 'غربزدگی' فرموله کرد درآمد. در ادامه این موضوعات را می‌توان با استفاده از تیتراهای زیر بیشتر مورد بررسی قرار داد.

ریشه‌های ادبیات، نقد و گفتمان‌های غالب دوران مدرن

ناسیونالیسم و سکولاریسم

اکنون این واقعیت بخشی از دانش عمومی است که انقلاب مشروطیت (۱۱-۱۹۰۵) پیش‌درآمد تفکرات نوین و گرایشات قرن بیستم در ایران شد. اگرچه قرون پیشین و بخصوص قرن نوزدهم، شاهد تکامل فکری و شکل‌یابی گرایشات فکری برای پاسخگویی به مسایل دوران‌شان بودند اما انقلاب فوق‌گسستی بنیادی از گذشته و جهشی مهم در زمینه قوام گرفتن تفکرات مدرن قرن پیشاروی خود را موجب شد. فشار غرب و تلاش ایرانیان برای هماهنگ کردن جامعه و دولت خود، با پیشرفت‌های غرب و متعاقباً خواست روبه‌افزون رفرم، که بیان اوضاع ایران در قرن نوزدهم بود در انقلاب مشروطه پاسخی رادیکالتر گرفت و به درازای قرن بیستم تا انقلاب ۱۳۵۷، ریشه تحولات، جنبش‌ها و اقدامات ایرانیان گردید.

گرایشات متفاوت غیر اسلامی تا سال ۱۹۶۰ میلادی برای تغییر جامعه به مدل غربی چشم دوخته بودند. حتی تفکر جمال‌الدین افغانی که مشوق دیگران (چون ملک‌محمّد خان) شد از سکولاریسم بی‌بهره نبود و جذب ارتدوکسی و غیر ارتدوکسی داشت. اسلام افغانی ریشه در آموزش فیلسوفان اسلامی چون بوعلی سینا، ناصرالدین توسی (۱۲۷۴-۱۲۰۱)، میرداماد (مرگ ۲-۱۶۳۱) و شاگردش ملا صدرا داشت که فلسفه عقلانی و شیعه دوازده امامی بستر فکری آنها را تشکیل می‌دادند؛ از تجربه جنبش شیخ‌یسم تأثیر می‌گرفت.¹⁵ و به انطباق اسلام با دوران خود باور داشت. نعینی مجتهد از نجف در دفاع از قانون اساسی مشروطه نوشته‌ای تهیه کرد که نیم قرن بعد توسط طالقانی دوباره در دسترس قرار گرفت. میرزا تقی‌خان کرمانی تحت نفوذ ایده‌های میزا فتح‌علی آخوندزاده، تفکری ضد عربی و ضد اسلامی داشت که شاهنامه مانیفست آن بود. ایده بازگشت به ایران قبل از اسلام، در قرن بیستم بر روی متفکران و نویسندگان زیادی موثر واقع شد که دو تن از برجسته‌ترین آنها صادق هدایت و احمد کسروی بودند. از پیامدهای مهم این تحولات فکری سلطنت ضد روحانیت پهلوی بود که بر پایه ناسیونالیسم ایرانی ماقبل اسلام قرار گرفت با این تفاوت که جنبه‌های رادیکال 'مزدکی' (همچنین 'مانی' و 'زرتشتی' که در آنها زنان از جایگاه مهمی برخوردار بودند) که مذهب اشتراکی قرن پنجم میلادی بود از آن زدوده شدند.

در دوران اقتدار اسلام و روحانیت در ایران، مقصر دانستن دین برای عقب ماندگی جامعه ایران امری طبیعی می‌نمود. با رسیدن ایران به دوره دوم سلطنت پهلوی در دهه فوق، اینبار این نفوذ غرب و آنچه به غرب‌زدگی موسوم گشت بود که نوک حمله را متوجه خود دید و نجات از وابستگی، فساد و تبعیضات اجتماعی در اسلام ایده‌آل دوران قبل جستجو شد. این گرایش که به اسلام سیاسی نام گرفت، امری منحصر به ایران نبود. کشوری همچون مصر نیز مدتها بود شاهد کشمکش مدرنیزه و حفظ اصالت اسلامی شده بود. سید قطب (تحصیل‌کرده آمریکا) که توسط دولت سکولار جمال عبدالناصر اعدام شد، اخوان المسلمین را رادیکالتر کرد و بازگشت به اسلام را تنها راه گریز از غربزدگی و تنزل دنیای غرب اعلام کرده بود.¹⁶

بدین ترتیب ناسیونالیسم ایرانی برآمده از انقلاب مشروطه مشخصه‌های گوناگونی یافت و الهام بخش جریانات و گرایشات متفاوتی شد. تحولات برآمده از انقلاب مشروطه، حزب تازه تأسیس شده سوسیال دمکرات را در حزب

¹⁵ Keddie, N., Iran: Change in Islam; Islam and Change, IJMES. 11 (1980), 527-542

¹⁶ فرد دوم القاعده، عضو اخوان المسلمین بود

دمکرات ادغام کرد که خواهان اصلاح زمین و اصلاحات اجتماعی بودند. دولت ایران در جریان جنگ، دولت دمکراتها بود که در سال ۱۹۱۵ بدلیل حمایت از آلمان و عثمانی از ایران اخراج شدند، بعضی به ترکیه و بعضی به برلین رفتند. تقی‌زاده در برلین روزنامه 'کاوه' را منتشر کرد که به ندای ناسیونالیسم ایرانی تبدیل شد.

مارکسیسم و سکولاریسم

انقلاب مشروطه سرآغاز نوشته‌های سوسیالیستی نیز بود که توسط مهاجران بازگشته از قفقاز تهیه می‌شدند. محمد امین رسول‌زاده (مدیر روزنامه ایران نو در دوران مشروطه) و حیدرخان عموآوغلی از چهره‌های فعال بودند. ایرانیها در کنگره سال ۱۹۲۰ کمونیستهای شرق شرکت کردند. همانند دمکرات‌ها، کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها نیز متأثر از غرب بودند که در سالهای دهه چهل و پنجاه میلادی در حزب توده و شاخه‌های بریده از آن تجسم تشکیلاتی یافتند. در سالهای دهه شصت و هفتاد گرایش کمونیستی برجستگی بیشتری در گروه‌های بریده از سنت توده بخود گرفت و به مارکسیسم تکیه داد. به همان اندازه که گروه‌های مارکسیستی نوین در اشاعه این تفکر نقش ایفا نمودند، به همان اندازه مارکسیسم خود به گفتمانی آنچنان همه‌گیر تبدیل شده بود که بدان به عنوان پاسخگوی تمامی معضلات فکری گرایش فوق نگرسته می‌شد.

همانگونه که تحولات پایان قرن نوزده ایران زمینه‌های جهانی پشت سر داشتند، آنچه که در جهان و بدنبال جنگ دوم جهانی اتفاق می‌افتاد در نهایت تأثیرات شگرفی بر روند جریان‌ها، و در بحث این نوشته بر شکل‌گیری گفتمان‌ها و تفکرات بر جای گذاشت.

زمینه‌های جهانی: جنگ دوم و جنگ سرد

تحول مهم بدنبال جنگ جهانی دوم، شروع دوران جنگ سرد بود که تا نیم قرن دنیا را تحت تأثیر خود قرار داد. این تحولات نیز به نوبه خود بستر مهمی برای شکل‌گیری گفتمان و ادبیات مدرن ایفا نموده‌اند. خاورمیانه و ایران نیز اگرچه خود دست به گریبان مسایل خود بودند، اما جنگ سرد در سالهای اول، سرنوشت سیاست در ایران را رقم زد و در کودتای ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) به اوج خود رسید. جنگ سرد و تشکیل دو بلوک غرب و شرق، کاپتالیسم و کمونیسم، با جاذبه‌های ایدئولوژیک خود، شکل‌دهنده افکار، مدل‌ها و حرکت‌های گوناگونی شدند. جنبش‌های مذهبی و سکولار که همواره متحدان در مبارزه علیه استبداد بودند، در سالهای بعد از کودتا در مسیری متفاوت قرار گرفتند و بخصوص تا آنجا که به روحانیت بازمی‌گشت، خود را برای حکومت و نه نظارت آمده می‌ساختند. اپوزیسیون سکولار و چپ نیز وارد دوره‌ای نوین گشت که با گسست از حزب توده تداعی می‌شود. این نیرو حاملین افکار و باورهای غالب دوران جنگ سرد گشتند که مارکسیسم به بستر و اسلحه در نقد و باور آنان در برخورد به مسایل پیرامون خود و مسایل جهانی تبدیل گشت. چیرگی مارکسیسم بعنوان گفتمان غالب حیرت‌انگیز است، آنچنانکه نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی چون شریعتی و یا کسانی دیگر که مارکسیست نبودند را نیز به تکیه زدن به ستون‌هایی از این سیستم فکری وادار می‌ساخت. گریز از مارکسیسم در حیطه سیاست و اقتصاد ناممکن بود. مارکسیسم بهترین و انسانی‌ترین باوری بود که در مقابل استبداد لجام‌گسیخته سیاسی و فساد مالی شاهنشاهی، هر کس می‌توانست بدان و براحتی مسلح شود. اما مارکسیسم چالش‌های خود را نیز داشت و در نهایت آغشته به ویژگیهای سیاست در خاورمیانه و ایران شد و خود نیز اکنون، به عنوان پیش‌فرض، باور و ایده، بایستی به موضوع پژوهش و بررسی تاریخی درآید.

اما تحولات مهم جهانی کدام بودند؟ ۱۹۴۵ سال خاتمه جنگ جهانی دوم و ۱۹۸۹ سال فروپاشی دیوار برلین است. با خاتمه جنگ، اروپا به استثنای چند شهر، به خرابه‌ای مبدل شده بود. انگلستان که خود مستقیماً اشتغال نشده بود به بزرگترین بدهکار درآمد و یک چهارم ثروت‌اش را از دست داد. فاتحان جنگ، آمریکا و شوروی بودند، اگرچه نرخی

که هر دو برای پیروزی گذاشتند مشابه نبود. اولی تنها سیصد هزار نفر را از دست داده بود، در حالیکه در عوض اقتصاد خود را از کسالت به رونق تغییر داد بدانگونه که تولید کننده نصف فرآورده‌های صنعتی جهان شد. بعد از بمباران هسته‌ای ناکازاکی و هیروشیما نیز تا سال ۱۹۴۹، تنها دارنده سلاح اتمی بود. شوروی در عوض بیست و هشت میلیون نفر از دست داد. در آن هنگام تصویر سرباز روسی با پرچم داس و چکش بر روی رایشتاگ، پارلمان آلمان، در همه جا دیده می‌شد. ارتش سرخ و رماخت، ارتش آلمان، را نابود کرده و نیمی از اروپا را در اختیار خود داشت.¹⁷

برای قدرتهای بزرگ، پیروزی به منزله چیرگی ایده‌آلها بود. در جنگی هشت ساله، کشورهای 'انسانی' اروپا بطور دهشناکی به جان هم افتاده بودند که در نتیجه آن پنجاه میلیون نفر به هلاکت رسیده بود. ویرانی اروپا در آن سال، برای آمریکاییها نشان از معایب ناسیونالیسم و برتری مدل و اخلاق آمریکایی، و همچنین برتری نظامی داشت. اردوگاه‌های کشتار جمعی 'دهشتناکترین تصویر جنگ جهانی دوم شدند، اردوگاه‌هایی که موجودیت آنها توسط متفقین یا نادیده و یا از نظر آنان بکلی پنهان نگه داشته شده بود. اسمهایی چون 'آوشویتز' و 'بلسن' برای همیشه ماندنی شدند. این اردوگاه‌ها به قتل‌گاه بیشتر از هشت میلیون نفر کولی، بیماران روانی، سلاوها و از همه بیشتر یهودی تبدیل شدند (در آوشویتز به تنهایی یک و نیم میلیون، ۹۰٪ آنها یهودی: یعنی یک و نیم در صد کل یهودیهای کشته شده در جنگ)¹⁸ و 'برتری' نژاد به اصطلاح آریا را در یک ورشکستگی کامل اخلاقی به همگان نشان داد. آلمان انتقام جنگ اول جهانی و معاهده ورسای، و 'زبونی' خود را در میان کشورهای دیگر بدین‌سان گرفته بود. مدل و ایده‌آلهای رایش سوم برای همیشه کنار گذاشته شدند، اگرچه تجارب آن بنحوی دیگری سنگینی خود را بر بشریت حفظ کرد و آن این واقعیت ملموس است که نتیجه نفرت، خشونت، و دیدن دیگران بعنوان 'انسان کمتر' میتواند چه نتایج وخیمی ببار بیاورد.

بدین ترتیب اروپای پسا-جنگ به میدانی برای چالش ایدئولوژی‌ها و قدرتهای گوناگون تبدیل شد و میرفت تا آمریکا و شوروی را در تفکر و اندیشه به مراکز جاذبه مبدل سازد. کمک‌های مالی آمریکا برای اروپا حیاتی بود و بدین شیوه آمریکا مهر خود را بر اروپا میزد. جنبش‌ها و نیروهای کمونیست نیز بنا به اعتبار مقاومت و سرسختی‌شان در جنگ علیه نازیسم و فاشیسم، مقبولیت بیشتر یافته و بخصوص در ایتالیا و فرانسه دست بالا را پیدا کردند. ۴۶- ۱۹۴۵ سال‌های ائتلاف‌های کمونیستی در فرانسه، ایتالیا و بلژیک بود، در انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی، دولت‌ها دست‌اندرکار اجرای برنامه‌های سیستم رفاه شدند، امری که در انگلستان البته بی‌سابقه نبود. در اروپای شرقی نیز، کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و احزاب دهقانی با ایجاد دولت‌های ائتلافی برای نمونه در مجارستان و آلمان شرقی، دست به تضعیف قدرت زمینداران و برنامه‌های صنعتی کردن تحت نظارت دولت زدند.

اما شکل‌گیری اروپای جنگ سرد به رویدادهای آخر آن دهه برمی‌گشت. عکس‌العمل اتحاد شوروی به 'برنامه مارشال'، که برنامه آمریکا برای کمک مالی جهت بازسازی اروپا بود و توسط وزیر خارجه آمریکا جورج مارشال تهیه شده بود، زمینه‌ساز شروع جنگ سرد شد. استالین برنامه مارشال را تهدیدی علیه منافع شوروی دید و در اعتراض به شرکت هیئت مستقل چک‌ها در کنفرانس پاریس در سال ۱۹۴۸، هیئت خود را فراخواند. اقدامات بعدی استالین تشکیل کومینفورم (برای هماهنگی احزاب کمونیست و جایگزینی ائتلاف‌ها با اعتصابات برای به زیر کشاندن دولت در ایتالیا و فرانسه) و جنگ ایدئولوژیکی علیه امپریالیسم غرب بود. بر بستر همین بدگمانی نسبت به اقدامات غرب، اقدامات بعدی او شامل کودتا در کشور دوست، چکسلواکی، در فوریه همان سال، استالینی کردن اروپای شرقی، و تصفیه مخالفان کمونیست و دولتی کردن صنایع و کشاورزی بود. چرچیل، نخست‌وزیر انگلیس در دوران جنگ، در مارس ۱۹۴۶ از ساختن پرده آهنین از بالتیک تا آدریاتیک سخن گفته بود. باوجود عکس‌العمل شوروی، آمریکا به اقدامات خود از جمله کمک به تشکیل دولت فدرال در آلمان غربی ادامه داد. برلین و آلمان در اثر حضور فاتحان جنگ به دو قسمت تبدیل شد. در جون ۱۹۴۸ استالین برلین را محاصره کرد. اما آمریکا و انگلیس به حضور خود ادامه دادند و از طریق هوایی نیازهای زندگی برلینی‌های محاصره شده را تأمین کردند بطوریکه در ماه مه سال بعد

¹⁷ Reynolds, D., Europe Divided and Reunited, in Blanning, T. C. W., Modern Europe (1996)

¹⁸ Evans, J.R., The Third Reich at War (2009)

استالین مجبور به برداشتن محاصره شد و بدین ترتیب به شکستی تبلیغاتی و سیاسی بزرگ تن داد. مسئله هیئت چک و محاصره آذوقه‌ای برلین، به اعتبار دولت شوروی لطمه زد. پیشتر و در هنگام جنگ و بعد از آن، در افکار عمومی آمریکا شوروی بهترین متحد شناخته می‌شد.

در مقابل، برنامه مارشال موفق به دلربایی و جذب اعتماد اروپائیان شد. در بین سال‌های ۵۱-۱۹۴۸، در حدود ۱۳ بلیون دلار در اروپای غربی کار گذاشته بود؛ در حالیکه در این مدت، شوروی چیزی شبیه همین مقدار را از بخش تحت کنترل خود در اروپا بیرون کشیده بود.¹⁹ در ادامه این پروسه کشورهای غربی، پیمان آنلانتیک را برای خنثی کردن هر گونه اقدام نظامی شوروی منعقد کردند. در مقابل، پیمان ورشو توسط کشورهای بلوک شرق بسته شد. پشتیبانی استالین از کره شمالی در حمله آن کشور به کره جنوبی، بر خلاف تصور او دخالت آمریکا را بدنبال داشت. ایدئولوژی و قدرت آمریکا و شوروی بر اروپای پسا - جنگ سایه افکنده و توضیح دهنده جدایی در قاره اروپا بود. تهدیدات هسته‌ای و موشکی، دوره‌ای دیگر از دوران جنگ سرد را رقم زد. آلمان، که بعداً بعنوان عضو ناتو پذیرفته شد، هنوز برای بعضی چون فرانسه تهدیدی باقی مانده بود. بدنبال جنگ کره، رویکردهای کشورهای اروپایی تغییر یافت و آنها را بسوی جامعه اقتصادی مشترک سوق داد که در پیمان شش گانه بنلوکس و بعداً در 'جامعه اقتصادی اروپا' خود را نشان داد، که تجربه‌ای موفق در اروپا شد. برقراری امنیت در اروپا توسط آمریکا، انگلیس و فرانسه را بدنبال سروسامان دادن به مستعمرات خود فرستاد. انگلستان هند را در سال ۱۹۴۷ رها کرد و مسائل حل نشده و تنش در آن سرزمین در جدایی مردم و تشکیل کشور اسلامی پاکستان به اوج خود رسید.

فرانسه نیز سوریه و لبنان (۱۹۴۶) را از دست داد، و بدنبال شکست در کامبوج و ویتنام (۵۴-۱۹۴۶)، در پی بازسازی قدرت خود به جنگ علیه شورشیان ناسیونالیست در الجزایر دست زد و شکست خورد. به درازا کشیدن حضور موقتی آمریکا در اروپا ناخشنودی اروپائیان را به همراه آورد. در بلوک شرق، مرگ استالین محرکی برای تعدیل هژمونی شوروی شد و پروسه استالین‌زدایی و وجود یوگسلاوی تیتو به ایده 'راه‌های مختلف برای سوسیالیسم' دامن زد. در مجارستان و آلمان شرقی هرگونه تعدیل در سیاست خارجی بخاطر هم‌مرزی با ناتو غیر قابل قبول بود و به این دلیل قیام مجارستان در سال ۱۹۵۶ توسط مسکو به خون کشیده شد. در کشورهای صنعتی‌تر همچون آلمان شرقی و چکسلواکی فشار لیبرالیسم اقتصادی مشهود بود. بنابراین اتحاد شوروی بلوکی یکدست نبود. صنعتی کردن و اشتراکی کردن کشاورزی همراه با تلفات اجتماعی و محیط زیستی، اما موجب انقلابی اجتماعی شد بدانگونه که با فرا رسیدن ۱۹۷۰، اکثریت اروپائیان شرقی (خارج بالکان) از دهقان به کارگران صنعتی شهری تبدیل شده بودند. مسکن نامناسب و کمبود اجناس مشخصه‌های آن جوامع، اما تحصیل رایگان، بهداشت اولیه و بجز یوگسلاوی، اشتغال کامل همه نشان از بهبود زندگی عمومی تحت کمونیسم داشتند. یکپارچگی سیاسی سالهای دهه پنجاه و شصت میلادی از این واقعیت نشأت می‌گرفت. رژیم‌های بلوک شرق در نهایت بر اعمال زور و نه 'دمکراسی مردم' تکیه داشتند.

اروپا بیست سال بعد از جنگ دوم

بدنبال بیست سال بعد از شروع جنگ سرد، دوره‌ای از رکود و همزیستی در اروپا آغاز گردید. جنگ سرد آن شدت ایدئولوژیکی سابق را از دست داده بود. نسل بیرون آمده از جنگ دوم با چشمان خود کاپیتالیسم و کمونیسم (با هر تعریفی که از آنها داشتند) را تجربه کرده بودند. نسل جدید و متولد شده در دوران جنگ سرد تنها با 'ایسم‌هایی مایوس کننده سروکار پیدا کرده بود. خصلت رژیم‌ها در هر دو بلوک به تظاهراتها و قیام‌هایی چون شورش دانشجویان فرانسه در ماه مه ۱۹۶۸ انجامید. در غرب، مائو و چه‌گوارا به سمبل تبدیل شدند و دانشجویان به مارکسیسم گرویدند. این جنبش‌ها کوتاه مدت بودند. گروه‌های تروریستی همچون 'بریگارد سرخ' در ایتالیا و 'دسته ارتش سرخ' در آلمان در اواخر ۱۹۷۰ نیز برآمده از تحولات جنگ سرد و واکنش به رژیم‌های آن دوران بودند. بعلاوه، جنگ ویتنام ضربه کاری به اعتبار و شهرت آمریکا وارد ساخت. 'ویتنام واژه اختصاری نابرابری صنعتی-نظامی

¹⁹ Reynolds, p.285

کاپیتالیسم شد. مشابه آن در شرق، اشغال چکسلواکی توسط شوروی در 'بهار پراگ' بود که با واکنش نظامی تلاش‌های مرکزگريزانه لیبرالها و اقلیت سلواک را سرکوب کرد. حق شوروی در دخالت بعنوان 'انترناسیونالیسم سوسیالیستی' قلمداد می‌شد، چیزی که غرب آن را دکترین برژنف می‌نامید. ویتنام، قیام پاریس، و بهار پراگ بدین ترتیب آزمایشگاه دکترین و ایدئولوژی‌های بلوک‌های برآمده از جنگی سرد شدند، که خود با آمدن دهه هفتاد میلادی به جنگی یخزده تبدیل شده بود.

جنگ سرد، قبل از پایان خود دوره 'تنش‌زدایی' (دتان) را هم گذراند. انگیزه اصلی قدرت‌های بزرگ، کنترل مسابقه تسلیحاتی بود که همواره بودجه عظیمی را به خود اختصاص میداد. سران قدرت‌ها با همدیگر دیدار کردند (برژنف و نیکسون در سال ۱۹۷۲) و در قرارداد هلسینکی در سال ۱۹۷۵ در برابر رعایت حقوق بشر توسط مسکو، قدرت‌های غربی نیز بر مرزهای تاکنونی در اروپا تأکید نمودند. بدین ترتیب، سی سال بدنبال مرگ هیتلر، مرزها آنچنانکه شکل گرفته بودند، تغییرناپذیر و ماندنی شدند. در حالیکه قرارداد ورشو و ناتو اهمیت خود را از دست می‌دادند، 'جامعه اقتصادی اروپا' جان بیشتری می‌گرفت. کشورهای بیشتری بدان ملحق شدند. اسپانیا بدنبال مرگ ژنرال فرانکو، و پرتغال و یونان نیز که در نیمه دهه هفتاد میلادی به طرف دمکراسی رو کرده بودند، از جمله آن کشورها بودند. اروپای غربی به رشد اقتصادی عادت کرده بود تا اینکه بحران قیمت نفت بدنبال جنگ مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۳، و ظهور ژاپن بعنوان قدرتی اقتصادی، بنیه‌های اقتصاد بین‌المللی را تکان داد. بدین ترتیب، بحران اقتصادی پایه‌های ثبات سیاسی را نیز به لرزه درآورد. اقتصاد بلوک شرق قبل از دوران 'تنش‌زدایی' نیز از مشکلات جدی‌ای رنج می‌برد. صنایع سنگین و کنترل دولتی، بی‌توجهی به کارایی و سودآوری²⁰، و ته کشیدن بنیه مالی در مسابقه تسلیحاتی سرانجام اقتصاد را به رکود کشاند.

مارکسیسم

اگرچه ارائه مدونتر مارکسیسم به دهه ۱۹۴۰/۱۳۲۰ و گسترش حزب توده در ایران باز می‌گردد، اما به نظر می‌رسد این سالهای بعد از کودتای ضد مصدق بود که مارکسیسم راهنمای عمل و بستر فکری بسیاری از گرایش‌ها و شخصیت‌هایی گردید که در انقلاب و رویدادهای بعد از آن نقش ایفا کردند. دایره این تأثیر به جریانات چپ محدود نبود. جاذبه مارکسیسم برای برخی گرایش‌ها و شخصیت‌های مذهبی نیز آنچنان برجسته بود که در زمینه‌هایی چون جامعه‌شناسی و اقتصاد در آلترناتیو اسلامی آنان برای جامعه جا گرفت.

تحولات اجتماعی-اقتصادی سالهای شصت و هفتاد میلادی در ایران، تحولات جهانی و گسترش نفوذ قدرت‌های جهانی، و استبداد و دیکتاتوری شاه به نسل جدیدی شکل داد که برای پاسخ به معضلات سیاسی و اجتماعی در تشکلهای گروه‌های مختلفی گرد هم آمدند. در کتاب نیکی کدی در مورد این سازمان‌ها می‌توان تأثیر و اهمیت مارکسیسم را به سادگی مشاهده نمود. سازمان مجاهدین به لحاظ فکری از بخش مذهبی جبهه ملی (که در صدد پیوند شیعیسم و ایده‌های مدرن بود)، بخصوص نهضت آزادی بازرگان و طالقانی، تغذیه می‌شد. افراد جوانتر، بینش لیبرالی نهضت را ناکافی دانستند و معتقد شدند که شیعه واقعی نه تنها در مقابل استبداد، بلکه بایستی در برابر کاپیتالیسم، امپریالیسم و محافظه‌کاری روحانیت نیز بیایستد. رضایی، از نظریه‌پردازان مجاهدین، بر این باور بود که نظام توحیدی که پیغمبر در پی آن بود بر پایه جامعه‌ای بی‌طبقه قرار داشت و مبارزه امامان شیعه بر علیه زمینداران فئودال، سرمایه‌داران استثمارگر و همچنین بر علیه خلفای امویان خائن به نظام توحیدی بود. بدین ترتیب تشکیل 'جامعه بی‌طبقه' و مبارزه علیه 'کاپیتالیسم' نیز به پایه‌های تفکر مجاهدین مبدل شد و اسلام و شیعه محرک توده‌ها در پیوستن به انقلاب قلمداد می‌گردید.

بعلاوه، مطالعات مارکسیستی بخش بزرگی از سازمان مجاهدین را متقاعد کرد که تشکیلات را مارکسیست لنینیستی

Reynolds, p.296²⁰

اعلام نمایند که به تشکیل سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر منجر گشت. مجتبی طالقانی در نامه‌ای به پدر خود، آیت‌الله طالقانی، نوشت که "برای سازمان دادن طبقه کارگر، بایستی اسلام را کنار زد زیرا مذهب از قبول محرک اصلی تاریخ، که مبارزه طبقاتی است، اجتناب می‌کند. البته اسلام می‌تواند نقش مترقی داشته باشد، بخصوص در به تحرک درآوردن روشنفکران بر علیه امپریالیسم. اما این تنها مارکسیسم است که تجزیه علمی جامعه را ممکن می‌کند و به طبقه استثمار شونده به مثابه ناجی می‌نگرد."²¹

چنین تحول فکری شگرفی در بطن چندین سال مبارزه چریکی و مخفی و در زیر استبداد دولت شاه و ساواک و از آنجا که از اعلامیه آن افراد و نامه طالقانی هویدا است، بازنگری فعالیت‌های تاکتونی آنان را نیز شامل می‌شد. این نقدی فکری از گذشته بود. با وجود این، مارکسیسم می‌بایستی بدیل و سیستم فکری آنچنان قوی و جذاب برای سازمانی بوده باشد که نه سکولاریسم، بلکه ظهورش از نهضت آزادی و بر اعتقاد به نقش جدید اسلام شیعه ناشی می‌شد. این به همان میزان در نزد علی شریعتی نیز قابل توجه است. در اینجا امکان نیست تا کارهای او در زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه‌ها و آثارش و همچنین تأثیرات کسانی چون سارتر و فانون بر افکار او را برشمرد. آبراهامیان معتقد است: "از نظر شریعتی یک مارکس وجود نداشت، بلکه سه مارکس جدا و سه نوع مارکسیسم متفاوت وجود داشت. مارکس اول، مارکس جوان، فیلسوفی منکر خدا و طرفدار ماتریالیسم دیالکتیکی بود که وجود خدا، روح و زندگی پس از مرگ را انکار میکرد. بنا بر نظر شریعتی، این جنبه‌ی ضد خدایی مارکس به خاطر مبارزه کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های اروپایی بر ضد کلیساهای مرتجع و مستبد بود که در نتیجه منجر به تقبیح همه مذاهب می‌شد. مارکس دوم، مارکس بالغ، یک دانشمند اجتماعی بود که بیان می‌کرد چگونه حاکمان از محکومان بهره‌کشی می‌کنند، چگونه قوانین جبر تاریخ عمل می‌کنند، و چگونه سازمان‌های اداری و مدیریتی هر کشور، به خصوص روبنای سیاسی و عقیدتی آن، با ساختارهای اقتصادی-اجتماعی آن تعامل دارند. سومین مارکس، مارکس پیر، سیاستمداری بود که سعی در ایجاد حزبی انقلابی داشت و اغلب پیشگویی‌هایی می‌کرد که اگرچه از لحاظ سیاسی مناسب به نظر می‌رسید ولیکن نسبت به روش علوم اجتماعی‌اش منصفانه و درست نبود. بنابر نظر شریعتی این مارکسیسم عامیانه بر مارکسیسم علمی سایه افکنده بود... شریعتی بیشتر عقاید دومین مارکس را پذیرفته بود و تأکید می‌کرد که فهم تاریخ و جامعه بدون شناختن مارکسیسم ممکن نیست."²²

جمله آخر که تأکیدی از من است، تأثیر شگرف و علمی مارکسیسم را در نمونه کسی که نظریه‌پرداز انقلاب اسلامی معرفی شده است را براحتمی نشان می‌دهد.

نشان دادن تأثیرات مارکسیسم بر سازمان‌های غیر مذهبی کاری دشوار نخواهد بود. برای گروه‌هایی که سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را تشکیل دادند پذیرش مارکسیسم لنینیسم به مثابه جهان بینی، هژمونی طبقه کارگر؛ دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم و تأکید بر حزب طبقه کارگر اساس وحدت تشکیلاتی به حساب می‌آمدند.²³ برشمردن اعتقادات گروه‌ها و شخصیت‌های فوق در پژوهش‌ها و کتاب‌های دیگران بیشتر به هدف معرفی و دست نشان کردن جایگاه آنان در روند تعریف انقلاب ایران بوده و نوشته حاضر تا اینجا تلاش کرد تأثیر و اهمیت مارکسیسم را در هر کدام از آن گرایش‌ها خاطر نشان کند. دوران بعد از کودتا همچنین دوران ادامه فعالیت‌های بسیاری بود که شکل‌گیری افکارشان به زمان تشکیل حزب توده بازمی‌گشت. این افراد نیز تجارب خود را در خدمت تشکیل سازمان‌های جدید قرار دادند که البته در زیر سرکوب ساواک دوام نیاوردند. در کنار حزب توده، کروژوک‌ها (حوزه‌ها)، که با مدیریت امامی اساساً بدور مطالعات مارکسیستی گردهم آمده بودند، نسلی را پرورده کرد که به فعالیت در مراکز کار اهمیت زیادی می‌دادند، در افکار و ایده هر چه بیشتر از مارکسیسم و کمونیسم الهام می‌گرفتند و 'محافظه‌کاری' حزب توده را به نفع 'حزب کمونیست واقعی' مورد نقد قرار می‌دادند.²⁴ فعالیت‌های این نسل نمونه

²¹ نیکی کدی، ص. ۲۲۱ (ترجمه از انگلیسی)

²² آبراهامیان در مورد شریعتی، ترجمه فارسی در

Drshariati.org

²³ سایت سازمان اتحاد فداییان خلق ایران www.etehadefedaian.org، نگاهی مختصر به تاریخ اتحاد فداییان خلق ایران

²⁴ خاطرات آلبرت سهرابیان، برگه از جنبش کارگری و کمونیستی ایران (مهر ۱۳۷۹، نشر بیدار)

دیگری است که نشان می‌دهد چگونه در دوران سلطنت دوم پهلوی، مارکسیسم به صورتی مدونتر و کارتر به عنوان گفتمانی غالب ایده و فکر را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

انقلاب ایران شاهد ظهور سازمان‌های دیگری نیز بود که عملکرد آنها تأثیر بسزایی بر روند رویدادهای بعد از انقلاب داشت. کومه‌له و دمکرات²⁵ نیز در کردستان و در بدو پیدایش‌شان با وجود تمایزاتی، مارکسیسم و ایده‌های کمونیستی را اساس موجودیت و ادامه‌کاری خود درآوردند. تکیه کادرهای حزب بر ایده‌های کمونیستی در دوران انقلاب کمتر از گذشته بود، اما ایده‌های چپ و نفوذ مارکسیسم همچنان مشهود بود. در تئوری، مارکسیسم شاهرگ کومه‌له بود و کادرهای آن که افکارشان در دانشگاه‌ها شکل گرفته بود، همچون گرایش‌های گسسته از سنت حزب توده، بر اصول کمونیسم (دیکتاتوری پرولتاریا و هژمونی طبقه کارگر) تأکید می‌کردند. نکته قابل توجه و مشترک برای بنیان‌گذاران جریاناتی که زاده دوران بعد از کودتای ۱۳۳۲/۱۹۵۳ بودند این است که اکثرشان در رشته‌هایی چون علوم فیزیک (مجاهدین)، فنی (کومه‌له) تعدادی هم در رشته‌های علوم اجتماعی (فدائیان) در حال تحصیل یا فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های شهرهای بزرگ ایران بخصوص تهران بودند.

تبدیل تهران در سال ۱۹۷۶ به 'مرکز دولت، تحصیلات عالی و صنعت'²⁶ حاکی از تحول شگرف اجتماعی و اقتصادی در مدت زمانی کوتاه (کمتر از پانزده سال) در ایران بود.²⁷ در آن سال جمعیت آن شهر به چهار و نیم میلیون رسید که سی درصد جمعیت شهری ایران، دو سوم کل دانشجویان دانشگاه‌ها، یک سوم دانش‌آموزان دبیرستانی و تقریباً یک سوم کل جمعیت باسواد ایران را در خود می‌گرفت. در بطن این تحولات بود که پایه‌گذاران جریانات بعدی متولد می‌شدند. این و بعلاوه ریشه طبقاتی این افراد که در موارد بسیار کمی کارگری بود، دوباره کشش و تأثیرگذاری مارکسیسم به عنوان گفتمان غالب دوران را به نمایش می‌گذارد.

کانون نویسندگان ایران

زمینه‌های شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران بسیار قابل توجه است، امری که متأسفانه بازتاب بسیار کمی در پژوهش‌های تاریخی در مورد ایران داشته است و متخصصانی چون نیکی کدی یا کاملاً آنرا نادیده گرفته‌اند و یا بدان کم بها داده‌اند. در زمینه شعر و نویسندگی نمونه‌های فراوانی وجود دارند که بشدت از ایده‌های رایج زمان تأثیر می‌گرفتند. اندیشه نو به راهنمای اندیشه و عمل در آمد: 'اندیشه روشنفکری از طیف گسترده‌ای شکل گرفته بود...تجددخواهی و نوعی اسلام‌گرایی، تا گرایش به مارکسیسم با پسوندهای گوناگونش در میان حتا اهل قلمی که [صرفاً] خواستار تشکل و حقوق صنفی و دموکراتیک خود بودند وجود داشت. این ویژگی پیش از این دوره و در این دوره در اندیشگی و رفتار دهخدا، کسروی، نیما، شریعتی، مطهری، آل‌احمد و...مشهود بود.²⁸ در ادامه جنبش فدایی و واقعه سیاهکل تأثیر خود را بر کانون و بر مجموعه حرکت‌های سیاسی، فرهنگی و هنری گذاشت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ادبیات این دوره (۱۳۵۷-۱۳۴۷)، که یکی از مظاهر مبارزه علیه دیکتاتوری بود، از این ایده‌ها و جریانات حامل آنان بطور قابل توجهی تأثیر می‌گرفت.²⁹

بدین ترتیب در بسیاری عرصه‌ها (در مبارزه سیاسی، مسلحانه، ادبیات) مارکسیسم به گفتمانی غالب و چاقویی بُرنده در جراحی جامعه ایران درآمده بود. ایده‌های نو که با تقلید و اقتباس از غرب در قرن نوزدهم به ایران راه یافته بودند و در جریان انقلابات و تحولات سیاسی اوایل قرن بیستم در ایران و در منطقه اشاعه پیدا کرده و عمق نظری بیشتری می‌یافتند، در ادامه به ایده‌های سوسیالیستی و سکولار تکیه دادند و در نهایت و با شروع سلطنت دوم پهلوی در پشت

²⁵ قاسملو، ع.، کرد و کردستان (۱۹۶۵)

²⁶ Yapp, M. E., *The Near Middle East since the First World War* (1996), ch. 13

²⁷ 'انقلاب سفید چگونه ایران را متحول ساخت' (معروف کعبی) جمع بندی تحولات 'انقلاب سفید است که در آرشیو سایتهای عصر نو و هملوئیست قابل دسترسی است

²⁸ نقرمکار، م.، بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران، ج. ۱، ص. ۲۴

²⁹ همانجا، ص. ۲۵

مارکسیسم سنگر گرفتند؛ خالق تشکلهای و احزاب متفاوتی شدند و شخصیت‌های گوناگونی را پرورده کردند. تحول فکری قشر وسیعی از ایرانیان بدون تحول و تکامل این ایده‌ها بطور کلی و مارکسیسم بطور اخص ناممکن بود، تحولی که در حیطه فکری زمینه‌های انقلاب ۱۳۵۷ را ممکن ساخت. جرقه چنین انقلاب عظیمی را 'شب‌های شعر' شاعران و نویسندگانی زدند (همچون سعید سلطانپور) که با کمک آن ایده‌ها کانون‌شان از زیر سانسور و اختناق قد راست کرده بود. اگرچه بمرور نقش نیروی مذهبی انقلاب و 'شایستگی'‌هایش در بدست گرفتن رهبری و رقم زدن سرنوشت انقلاب نمایان شد، اما چنین انقلاب عظیمی تنها می‌توانست بر شانه‌های ایده‌های نوین، که مارکسیسم هسته اصلی آن را تشکیل می‌داد خود را نگه دارد.

به همانگونه که سازمان‌های سیاسی چپ از سابقه‌ای طولانی از جنبش کارگری و سنت اتحادیه و سندیکا برخوردار بودند و از آن الهام می‌گرفتند، در زمینه ادبیات نیز، پیشینه‌ای قوی به یمن وجود نامداران بسیاری از میان شعرا، نویسندگان و ادبا وجود داشت. با فرا رسیدن انقلاب بسیاری همچون مهدی اخوان ثالث، بزرگ علوی، جمال‌زاده، علی دشتی، نادر نادریپور، علی‌اصغر حاج سید جواد، شمس آل احمد، منوچهر آتشی، هوشنگ وزیری، محمود تهرانی (م. آزاد)، اسماعیل شاهرودی، سیمین دانشور، پروین اعتصامی، به آذین، علی اشرف درویشیان، صمد بهرنگی، محمد زهری، عبدالعلی دستغیب، محمود کیانوش، فریدون مشیری، احمد شاملو و... به ستون‌ها و شاخص‌های قوی شعر و ادبیات تبدیل شده بودند. همانگونه که در اصلاحات اجتماعی و سیاسی، نفوذ تحولات پیرامونی تأثیر بسزایی ایفا می‌کرد، کسانی چون ماکسیم گورکی، همینگوی، تولستوی و برشت، در ردیف محصولات ساختمان آینده نقد و ادبیات قرار گرفته بودند. تکامل در این عرصه خود بازتاب تحولات شگرف اجتماعی-اقتصادی و سیاسی در ایران و جهان بود که الزاماً نتیجه و هدف اجتناب‌ناپذیر اصلاحات پهلوی نبوده، بلکه پتانسیل خیره‌کننده‌ای را به نمایش می‌گذاشت که جامعه ایران می‌توانست در بطن آن تحولات و با یمن کسانی که ایده‌هایشان افکار نسل‌های بعدی را شکل بخشید از خود بروز دهد.

با وجود این، خود این ایده‌ها و مارکسیسم نیز ساختار مستبد و خودکامه دوران ایران مدرن را از سلطنت پهلوی به ارث بردند³⁰ و حامل مشخصه‌های سیاست در ایران مدرن شدند. فرقه‌گرایی، شهادت، تعصب، پرستیدن پیغمبران پیشین اما سرکوب تجدیدگرایان جدید؛ بی‌حیثیت کردن و اتهام؛ و اقتباس و اشاعه و تحکیم سنت 'سینه زنی' توسط بخش قابل توجهی از سازمان‌ها و شخصیت‌های مارکسیستی و سکولار در مبارزه سیاسی، در حقیقت در حیطه نقد و فکر تمایز شگرفی از خود با سنت سیستم روحانیت در ایران باقی نگذاشت که خود با به ارث بردن ساختار مستبد و خودکامه در اشاعه فرهنگ فوق و با جنگ‌های هشت ساله و اعدام‌های فیزیکی قره‌العین‌ها و بهرنگی‌ها، ویژگی‌های نوین در حکومت‌داری را کسب نموده است. ادبیات ایران مملو از کتابهای بی‌شماری از شخصیت‌های سیاسی است که تجارب خود و حزب‌شان را مورد بررسی قرار داده‌اند. برای نمونه کتابهایی که به تاریخ حزب توده، جنبش کارگری و کمونیستی، و کلاً جنبش چپ پرداخته‌اند به اتفاق شیوه‌های مبارزه نظری را به عنوان دلایل شکست‌ها و ناکامی‌ها معرفی کرده‌اند. واژه‌های 'خیانت'، 'انحرافات' و 'اتهامات' بازتاب آن جدل‌ها هستند. مبارزات، در شکست یا پیروزی خلاصه می‌شوند. تأثیر ساختار مستبد و خودکامه بدین‌گونه بر مبارزات درون حزبی و مابین تشکیلاتها مهر خود را بر جای می‌گذاشت. بررسی‌های فوق، در بهترین حالت و با طی زمان و آنهم صرفاً برای هم‌زمان خود، واژه 'اُشتباه' را بکار می‌برند. بدین‌گونه نسل دوران انقلاب رگ‌های استبداد و خودکامگی مدرن را در تفکر، و با الهام از تحولات پیرامونی، به ارث بردند که زاده ایران مدرن دوران پهلوی بود.

بی‌گمان نمی‌توان به مسئله 'کیش شخصیت' در تکامل فکری جریانهای انقلاب اشاره نکرد. اشاره‌ای کوتاه به آن تا اندازه‌ای می‌تواند تصویر بهتری از چالش‌هایی بدهد که تفکر در تکامل خود در ایران با آن روبرو بوده و بانی تشکیل جریان‌های گوناگون شده است.

'شخصیت' یکی دیگر از کشفیات اواخر قرن نوزدهم بود. فردریک نیچه در مقابل عقلیت جمعی‌ای که وی آنرا حاصل جامعه صنعتی شده می‌دانست به استقلال اخلاقی و روانی فرد از بنیادهای دنیای مدرن تأکید می‌کرد. بر خلاف آنچه وی قصد داشت، این 'شخصیت' به حیطه تئوری اجتماعی و سیاسی کشانده شد. 'فرد یگانه' نتیجه در اوایل قرن بیستم

³⁰ مجموعه مقالات احمد سیف در کتاب 'زمینه و پیشینه اندیشه ستیزی در ایران' در این باره بسیار مفید واقع می‌شوند.

بسیار معمول گردید و در کتابهای مختلفی بوسیله آن ایده 'پیغمبر ناجی' تقویت می‌شد. ماکس وبر آنرا به 'رهبر کاریزماتیک' ارتقاء داد، خاصیتی که به رغم او ریشه در مقبول‌ترین شیوه اتوریته سیاسی در عصر مدرن داشت، و نه در اتکا بر شایستگی صرف.³¹

بدین شیوه ایده شخصیت استثنایی به مرکز ثقل بسیاری از علوم بعلاوه علوم سیاسی درآمد. 'کیش شخصیت' در رویدادهای مهم قرن بیستم به گونه‌های مختلفی در آلمان و شوروی بکار گرفته شد. 'رهبر'، 'لیدر' (هیتلر)، 'قهرمان ملی و راهنمای طبقه (استالین) پایه‌های بسیار قوی در جامعه یافتند. از آنجا که تحولات در این کشورها بازتاب‌های مهمی در ایران نیز داشته‌اند، ما براحتمی می‌توانیم نمونه‌های 'کیش شخصیت' را در نیروهای اجتماعی و سیاسی مشاهده کنیم. ارتقا فرد، برای نمونه، در سلسله مراتب تشکیلاتی همراه با دوری او از دیگران و پیوستن به جمع ممتازان بوقوع می‌پیوست. در این سلسله مراتب، تصور 'شخصیت' نقش اصلی را بازی می‌کند. مسئله پرستش و شخصیت البته ریشه‌های قدیمی‌تری دارند. در جریان مذهبی، شیعه دوازده امامی بر بستر امام غایب و ظهور مهدی شکل گرفته است و بر پایه‌های آن استوار است؛ در نزد پادشاهانی که خود را سایه خدا می‌دانستند ریشه بسیار قدیمی‌تری از قرن نوزدهم دارد. بهرحال همانند استبداد و خودکامگی که در ایران مدرن شاخص‌های ایرانی یافت، 'کیش شخصیت' نیز ویژگی‌های ایرانی و بومی، مهمترین آن تأثیرات تکامل دین در ایران، را بخود گرفت که در فرهنگ ستایش، شهادت و شخصیت‌شکنی انعکاس یافته‌اند.³²

در دوران 'تنش‌زدایی' و پیشروی‌های آمریکا در خاورمیانه، انقلابی بزرگ در زمستان ۱۹۷۹ جهان را تکان داد. در ایران و بدنبال قیامی مردمی رژیم محمد رضا شاه که خود متحدی برای غرب، و کشورش منبع مهم نفت و سنگری علیه بلوک شرق بود به زیر کشیده شد. انقلاب پیامدهای مهمی برای منطقه و جهان داشت. اما در آن لحظه و مهمتر از همه این بود که ایران به صحنه کشمکش ایده‌ها و افکاری درآمد که بطور بارزی از تحولات بعد از جنگ دوم جهانی و جنگ سرد تأثیر می‌گرفتند. تأثیر این تحولات بر روحانیت، کشاندن آن به مبارزه علیه غرب‌گرایی و متقاعد شدن برای در دست گرفتن قدرت سیاسی بود. از طرفی دیگر همانند دانشجویان فرانسوی، نسل جوان و نیروی سکولار ایرانی تحت تأثیر افکار و گفتمان غالب آن دوره قرار گرفت که بارزترین آن مارکسیسم بود. استبداد سیاسی، قابلیت‌ها و دایره دید را بشدت محدود نگه داشته بود، در حالیکه نسل جوان و انقلابی با اعتمادی کامل، خود را قادر به جوابگویی به پاسخ‌های دوران خود می‌دید.

نتیجه

این نوشته تلاش کرد نشان دهد که چگونه تحولات سیاسی دوره‌ای مشخص نقش تعیین کننده‌ای برای تبدیل افکار و ایده‌هایی مشخص به گفتمانی مسلط ایفا می‌کنند. به تحولات فکری در بنیادهای گوناگون و تأثیراتشان اشاره شد. تحولات فکری در دین اساساً بدور مسئله تطبیق وحی با فلسفه عقلانی، تطبیق اسلام و فلسفه و مقتضیات زمانه چرخیده است. دوران آغاز سلطنت قاجار دوران تکامل هرچه بیشتر قدرت سیاسی و اقتصادی دستگاه روحانیت بود که علیرغم بازتاب‌های سیاسی و اجتماعی آن، از نظر فکری نیز با پیروزی اصولی‌ها و گرایش به قدرت مجتهد و سپس مرجع تقلید مشخصه‌های آشنای امروزی این دستگاه را شکل بخشیدند. جنبش شیخیسم و سپس بانی در سطح اجتماعی نیز بازتاب یافتند و تنها در سطح علما، عارفان و فیلسوفان دین محدود نماندند. خود این جنبش که بر افکار فیلسوفان گذشته و تلاش جدی‌تری برای پیوند شیعه و فلسفه عقلانی خود را تعریف می‌کرد، در نهایت بخاطر اینکه نیرویش را از یک شخص می‌گرفت و بازگشت به شیعه ناب را به باب به عنوان رابط این جهان با امام غایب سپرد، با مرگ بنیانگذارش (سید محمد شیرازی در سال ۱۸۵۰ اعدام شد) متوقف گردید و با خشونت قهرآمیز علما و

³¹ Overy, R. The Dictators (2004), pp.98-132

³² در زمینه شهادت و ستایش، کتاب زمینه و پیشینه اندیشه ستیزی در ایران منبع مفیدی در این رابطه است

سپس دولت از هم فرو پاشید. شیخ‌سپس و بایسپس از شیعه 'ارتدکس' 'دمکرات' تر نبودند. راه‌حل تغییر وضع موجود را در بازگشت به امام غایب می‌دیدند که تاریخ بازگشت آن را شیرازی دوروبر ۱۰ زانویه ۱۸۴۵ (۱۲۶۱ هـ. تغییر هزاره اسلامی از زمان غیبت امام) پیش بینی کرده بود. جنبش‌های 'هزاره‌ای' البته به آن منطقه محدود نمی‌ماندند. تغییر قرن و هزاره بسیاری را متقاعد می‌کرد که بایستی به خود آمد، پادشاهان مهربان می‌شدند و شیخ‌السلام‌ها توده‌ها را برای قیام نهایی بسیج می‌کردند. درجه اهمیت این جنبش‌ها هر چه باشد، از نظر حافظان سنتی دین، جرم آنها نارتدکسی بودن دکترین آنها بود. عملی که منافع و موقعیت علما را به خطر می‌انداخت و پایه‌های دولت را متزلزل می‌کرد. شیرازی در هنگامیکه در زندان بسر می‌برد خود را امام مهدی خواند و سپس ناسخ قوانین مقدس اسلامی. تأثیرات آن دو جنبش به‌رحال پیامدهای جدی‌ای هم برای شیعه و هم برای اسلامیان رفرم‌خواه بعدی در دوران قبل از مشروطه داشت. در شیعه نقش مجتهد تثبیت شد. برای اسلامیان رفرم‌خواه چون جمال‌الدین افغانی شیوه‌های 'ارتدکسی' و غیر ارتدکسی' را رواج داد. ملک‌م خان 'سکولاریست'، ناشر روزنامه قانون، واژه 'حزب‌الله' را اختراع کرد تا بتواند با تاکتیک‌های جمال‌الدین افغانی اسلام و مقتضیات زمانه (دوران مدرن) را به هم پیوند دهد و با واژه‌های اسلامی مردم را به سوی پیشرفت سوق دهد.

سلطنت پهلوی که بر پایه استبداد و خودکامگی و تغییر از بالا ساخته شد، همراه با تغییرات جهان، نفوذ آمریکا، اعتقاد به رشد سریع و مدرنیزاسیون به عنوان عاملی که خودبخود مذهب را به عقب می‌راند، به رشد اسلام سیاسی خدمت بزرگی نمود. در دوران سلطنت دوم پهلوی بدنبال سقوط دولت مصدق، این اسلام به عنوان یک ایدئولوژی به ایده حکومت اسلامی (و نه نظارت) استوار گردید. به‌ررو آنجا که به تحولات و تعارضات درونی دین و دستگاه روحانیت برمی‌گردد مسئله انطباق اسلام و دنیای مدرن است که به عنوان مرکز ثقل تصادمات، توجه را جلب می‌کند. تغییر در فکر در برابر خود خشونت و قهر را برانگیخته است که در نمونه‌هایی از تحولات در دین در تاریخ ایران آن را مشاهده کردیم. جبهه سکولار نیز از این قاعده به هیچ عنوان مستثنی نیست.

در این نوشته به نقش و تأثیر تحولات اجتماعی بر فکر رسیدیم که همچون رشد جمعیت و کمبود منابع و جوابگویی به نیازهای اجتماعی، همانند تحولات سیاسی عواملی تعیین کننده هستند. این در اساس تحولات اجتماعی، همچون بازتاب‌های مدرنیزاسیون پهلوی در قبل و بعد از کودتای ۱۳۳۲/۱۹۵۳، هستند که به تحولات سیاسی منجر می‌گردند. تا آنجا که به مارکسیسم مربوط می‌شود خود مارکس، برای مثال، در بطن تحولات بزرگ قرن نوزدهم و تحت تأثیر گفتمان غالب نیمه آن قرن بود که افکار و ایده‌های خود را در سیستم روشنفکری‌ای که بعدها مارکسیسم خوانده شد منسجم کرد. اگر تعریف مورخانی را بپذیریم که قرن نوزدهم آخرین مرحله از عصر سیستم‌های روشنفکری بود،³³ می‌توان گفت که گفتمان غالب آن قرن احتمالاً عطش به 'ترقی' و 'پیشرفت' در تمام عرصه‌ها بود. برای نمونه از نظر اجتماعی پایان فقر، بیماریها و اشاعه نظریات علمی و جایگزینی الهیات با آن ممکن گشته بود. درک و تصور غالب زمان 'امکان پیشرفت، تشخیص گذشته و دست یافتن به پایان تاریخ' بود. به همین دلیل فیلسوفان و دانشمندان به اختراع سیستم فکری دست زدند، سیستمی که بتواند همه چیز را دربرگیرد و به همه چیز پاسخ دهد.³⁴ بنا به نظر فیلسوف فرانسوی و بنیانگذار جامعه‌شناسی، آگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸)، 'هر فرد، شاخه دانش، و فرهنگ بطور طبیعی در صدد دست یافتن به دیدی یکپارچه و منسجم از جهان بودند: در ابتدا با کمک الهیات و جادو، سپس از طریق متافیزیکی و فلسفی، در نهایت علمی و عقلانی. به این معنا که کمال نهایی این سیستم اثبات‌گرایی موقعی است که بتواند همه پدیده‌ها را به مثابه جنبه‌های معین فاکتی عمومی، برای مثال جاذبه، را نمایندگی نماید.' کنت بنابراین نتیجه می‌گیرد که اکنون (در زمان او) زمان تکمیل این حرکت روشنفکری وسیع که با فیلسوفان و دانشمندانی چون بیکن، دسکرات و گالیله شروع شده بود فرا رسیده و این با ساختن سیستمی از ایده‌های عمومی انجام خواهد گرفت که بایستی در نژاد بشری غلبه پیدا کنند. فیلسوفان مختلف برای جوابگویی به مسایل

Sheehan, J. James., Culture In Blanning T.C.W., The Nineteenth Century (200), ch.4³³
Blanning³⁴

اجتماعی هدف‌های مشخصی داشتند. کنت این سیستم را برای خاتمه دادن به بحران‌های انقلابی زمان لازم می‌دانست که به قول او ملت‌های پیشرفته را عذاب می‌داد. هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰)، فیلسوف و یکی از پایه‌گذاران ایده‌آلیسم آلمانی در همین راستا تلاش کرد تا در یک سیستم واحد منطق و تاریخ، فرد و جامعه، آزادی و ضرورت، الهیات و فلسفه، اخلاق و قانون را جای دهد. هگل در دورانی زندگی می‌کرد که انقلابات و جنگ‌های ناپلئونی گسیختگی به بار آورده بودند و به همین خاطر خود را متعهد به یافتن فلسفه‌ای کرد که 'به بشر قدرت یکپارچگی را بازگرداند'. نتیجه، سیستمی غنی و فوق‌العاده‌ی روشنفکری شد که ردپای فردیت، تفکر انسانی از ابتدا تا حال، و روح را دست نشان می‌کرد. روح از نظر وی نیروی محرک آن تاریخ بود که بعدها در سیستم مارکس جای خود را به مبارزه طبقاتی داد. در فلسفه هگل کلید راه‌گشای این پروسه دیالکتیک بود. هگل روند تاریخ را نه بیهوده بلکه دیالکتیکی خواند، به این معنا که پدیده‌ها جای خود را به یکدیگر می‌دهند همچون بالغ و طفل.

سیستم‌های روشنفکری قرن نوزدهم بنا بر این بازتاب تحولات شگرف دوران خود بودند، دورانی که مشخصه‌های آن پایان تسلط کلیسا بر فرهنگ و قداست کردن سکولاریسم؛ چیرگی دیسپلین تاریخ، اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم طبیعی و رو به ضعف نهادن تسلط الهیات و فلسفه الهی نیز بود.³⁵ گفتمان غالب 'پیشرفت'، اگر تعریف مناسبی باشد، به تلاش فیلسوفان برای اختراع 'سیستم' منجر شد. به همین خاطر مارکس به نوبه خود جامعه را از برده‌داری تا کاپیتالیسم مرحله بندی می‌کند و با ظهور پرولتاریا (به عنوان طبقه بدون مالکیت) در جوامع اروپایی، آن را نیروی اصلی برای دست یافتن به جامعه بی‌طبقه‌ای تعریف می‌کند که در ادامه پیشرفت، جامعه بدان دست خواهد یافت. مارکس، همانطور که بارها شنیده‌ایم، فلسفه هگلی را با ماتریالیسمی کردن دیالکتیک آن، از روی سر بر روی پاهایش قرار داد.

چیرگی بخش مذهبی انقلاب و کسب قدرت سیاسی، تحولی شگرف در تاریخ تکامل دین در ایران به شمار می‌آید. جریان مذهبی با پیشینه‌ای طولانی وارد دوران مدرن ایران و سلطنت پهلویها شد. اما در همین دوران بود که پایه‌های فکری خمینی برای تشکیل 'حکومت اسلامی' شکل گرفت و امکان نشو و نما یافت. اسلام، در بطن تحولات شگرف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دوران مدرنیزاسیون و 'انقلاب سفید' به ایدئولوژی درآمد و 'غریزدگی' آل‌احمد را در نظریه‌های شریعتی به اوج خود رساند. آیا در چنان شرایط داخلی و خارجی، ایران می‌توانست شاهد تکامل نوعی دیگر از مکتب‌های فکری باشد؟ و آیا اساساً چنین سئوالی از اهمیت تاریخی‌ای برخوردار است؟

تا آنجا که به گفتمان غالب برمی‌گردد، بررسی ایران قرن بیستم تا انقلاب ۱۳۵۷ و رابطه تحولات و کشمکش‌های اجتماعی با تحولات سیاسی و گفتمان‌های دوران برای جواب دادن به چرایی و چگونگی ظهور، چیرگی و همچنین افول گفتمان‌ها و سیستم‌های فکری گوناگون الزامی است. امری که توجه را از ازلی و ابدی بودن گفتمان و نگرشی خاص به خاصیت و کارایی و رابطه آن با تحولات دوران خود معطوف می‌کند؛ و به نوبه خود نیز به درک زمینه‌های فکری انقلاب کمک کرده و فرد را در رابطه‌ای درست با نظریات و ایدئولوژی قرار می‌دهد بدون آنکه تغییر در فکر فرد به مسئله‌ای بغرنج تبدیل شود، موضوعی که این نوشته تلاش کرد خود را بر روی آن قرار دهد.

پایان

منابع انگلیسی و فارسی

Abrahamian, A. *Communism and Communalism in Iran, IJMES, Vol. 1. No. 4. (Oct. 1970) pp, 291-316.*

این رساله بررسی رابطه حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان و مسئله ملیت‌ها در ایران است. اهمیت این مطلب اشاره به تفکر غربی و غالب آن دوران است که دولت مرکزی قوی و مدرنیزاسیون را نقطه مقابل ناحیه‌گرایی به شمار می‌آورد.

Abrahamian, E., 'Ali Shariati: ideologue of the Iranian revolution'. In Edmund Burke and Ira Lapidus (eds.), *Islam, politics, and social movements (1993) pp. 25-28.*

این نوشته بررسی نفوذ مارکسیسم در افکار علی شریعتی است.

Algar, H., *Imam Khomeini: A short biography.*

این نوشته بیوگرافی کوتاه خمینی است که بسیار با ارزش است که توسط پروفیسور حامد آلگار تهیه شده است.

Arjomand, A., S., *The Turban For The Crown (1998)*

کتاب عمامه به جای تاج: انقلاب اسلامی در ایران، از سعید امیر ارجمند، منبع بسیار مفیدی است برای بررسی نقش روحانیت و اپوزیسیون مذهبی در دهه‌های قبل از انقلاب

Blanning, T. C. W., *Modern Europe (1996).*

این کتاب به زبان انگلیسی بررسی اروپای مدرن از قرن نوزدهم به بعد است. چندین پژوهشگر هر کدام بخش‌هایی از آن تاریخ را مورد بررسی قرار داده‌اند. پژوهشی جدید و بسیار ارزنده برای شناخت اروپا به حساب می‌آید و در این نوشته از آن بطور قابل توجهی برای بررسی سیستم‌های فکری قرن نوزدهم و تحولات جنگ سرد استفاده شده است.

Cronin, S. *The Making of Modern Iran (2003).*

این کتاب مجموعه مقالات مورخان ایرانی و انگلیسی است که با استفاده از تحقیقات جدید، مدرنیزاسیون رضا شاه را مورد بررسی قرار می‌دهند. این تحقیقات نقطه مقابل تفکر [غربی] آن دوران در مورد اهمیت قدرت مرکزی برای مدرنیزاسیون و پیشرفت می‌تواند قلمداد شود. برای مثال در مورد سرکوب قدرت‌های ناحیه‌ای همانند سمکو در کردستان اشاره می‌کند که چگونه مدت‌ها بود روابطی نزدیک در بین آن عشایر و مسئولان دولت در رضایه برای حل و فصل مشکلات در جریان بود، و سیاست سرکوب رضا خان را به زیر سؤال می‌کشاند. همچنین در مورد زنان، مذهب و لغو کاپیتالیسم که مسائل اجتماعی و اقتصادی بسیار مهمی بودند، سیاست‌های رضاشاه را به زیر سؤال می‌برند. پژوهشی مهم در بررسی ایران مدرن.

Ghassemlou, R. A., 1965. *Kurdistan and the Kurds (1965).*

در تز دکترای عبدالرحمان قاسملو، رهبر فقید حزب دمکرات کردستان ایران، به سال ۱۹۶۵ افکار کمونیستی و مارکسیستی پایه تز وی را تشکیل می‌دهند.

Hurewitz, *Diplomacy in the Near East and Middle East I*

این کتاب حاوی اسناد مهمی در خصوص رابطه بریتانیا و ایران در قرن نوزدهم و بعد از آن است. در این نوشته برای نشان دادن موقعیت قدرتهای بزرگ در قرن نوزدهم و اهمیت ایران برای آنها استفاده شده است.

Keddie, R. Nikki. *Modern Iran: The Roots of the revolution (2003).*

این کتاب تحقیقی شگرف از تاریخ ایران مدرن است. اگرچه زمینه‌های افکار انقلاب را بدین شیوه که در این نوشته آمد مورد بحث قرار نمی‌دهد اما به شکل‌گیری سازمان‌ها و افکار و تأثیر شخصیت‌های برجسته اشاره می‌کند اگرچه محدود است. این کتاب جزو بهترین کتاب‌ها برای بررسی تاریخی ایران در قرن بیستم و نوزدهم به شمار می‌رود و در این نوشته بطور قابل توجهی از آن استفاده شده است.

Gilbar, G. Gad, *The Opening Up of Qajar Iran, in Bulletin of SOAS, Vol. 49, no.1*

در این رساله شروع دادن امتیازات در ایران به کشورهای خارجی در نیمه قرن نوزدهم بررسی می‌شود.

Overy R., The Dictators, Hitler's Germany, Stalin's Russia (2004)

کتاب ریچارد اوری مقایسه سیستم‌های سیاسی آلمان نازی و روسیه استالین است و به ریشه‌های سنت‌هایی که برای بسیاری آشنا هستند، همچون کیش شخصیت، اتوبی سازی، جهان اخلاقی دیکتاتوری، انقلاب فرهنگی، جنگ تمام عیار، ملت و نژاد و... می‌پردازد.

Yapp, E. The Near East Since The First World War.

از جمله کتابهای نادری که در جزئیات تکامل اجتماعی-اقتصادی کشورهای خاورمیانه را بدنبال جنگ اول جهانی مورد بررسی قرار می‌دهد.

L. C. Brown, Religion and state(2000)

بررسی رابطه دولت و دین در جوامع اسلامی، منبع مفیدی در این رابطه است. از آن برای فهم بیشتر و بیان بهتر جوانب تاریخی این رابطه در این نوشته استفاده شده است.

احمد سیف، زمینه‌های اندیشه ستیزی در ایران (۱۳۸۳ آلمان)

مجموعه مقالاتی بسیار مفید در زمینه اندیشه ستیزی در ایران که به مسائل مهم اجتماعی و فرهنگی می‌پردازند.

ادوارد آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب (۱۹۹۱)

این کتاب هنوز تازگی خود را در بررسی دقیق تحولات مهم ایران از دست نداده است و همچنین منبع مهمی در پی بردن به ریشه افکار و ایده‌های انقلاب محسوب می‌شود و می‌تواند برای تحقیقات جدید مفید واقع شود.

خاطرات آلبرت سهرابیان، برگی از جنبش کارگری و کمونیستی ایران (مهر ۱۳۷۹، نشر بیدار)

مسعود نقره‌کار، بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران، ج. ۱

این کتاب چند جلدی برای دست یافتن به زمینه‌های شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران، و همچنین تکامل و تحولات فکری نویسندگان و روشنفکران می‌پردازد. خواننده با مطالعه این کتاب به نقش نویسندگان و روشنفکران در شکل‌گیری تفکراتی که انقلاب را ممکن ساختند آشنا می‌شود.

سازمانهای سیاسی در ایران

کتابهای که مستقیماً به ایران پرداخته‌اند و برای این نوشته از آنها استفاده شده است، حاوی مطالب زیادی در مورد سازمانهای سیاسی در ایران هستند. بعلاوه، خاطرات اعضای حزب توده؛ خاطرات فعالان جنبش چپ و کارگری چون پیشه‌وری، یوسف افتخاری؛ نوشته‌های فعالین سیاسی که افکار سیاسی‌شان در دهه‌های قبل از انقلاب شکل گرفت (برای مثال نوشته‌های شعیب ذکریایی و کتاب محمدحسین مرادیگی در مورد اعضای سازمانی که بعدها کومله اسم گرفت، و کتاب عبدالرحمان قاسملو که حزب دمکرات کردستان ایران را احیا کرد و در منابع درج شده) از جمله منابعی هستند که چگونگی پیوندهای اولیه این افراد را با افکار آن دوران منعکس می‌کنند. در منابع آمده در اینجا این مسئله در مورد فعالان مذهبی نیز صادق است.

نگاهی مختصر به تاریخ اتحاد فداییان خلق ایران

سایت سازمان اتحاد فداییان خلق www.etehadefedaian.org